

شرح رسالہ شریفہ نند صالح

حضرت آقای حاج دکترونور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(قسمت چاردهم: شرح تابل تا پایان شرح طلاق)

فہرست

(متن ویراستہی بیانات، تلمیض و شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ ه. ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (قسمت چہارہم)

صفحو	عنوان
۵.....	شرح تآهل
۵۴.....	شرح طلاق
۶۹.....	خلاصہ صفات مؤمنین
۷۲.....	مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح
	اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت) / دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر) / سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سر) / چہارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، امل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجا) / پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب و شہوت، شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تہور، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود، توکل، تسلیم و رضا، شکر، احسان والدین، وفا، قناعت، استغنا، طمع، سخا و حرص، حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد) / ششم (شرح خدمت، مواضع تہم، تعظیم امر و نہی) / ہفتم (شرح مواضع تہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و طریقت، قرائت قرآن) / ہشتم (شرح نماز) / نہم (شرح اوراد، دعا، سحر) / دہم (شرح جمعہ، روزہ) / یازدہم (شرح زکات - خمس، انفاق، حج) / دوازدهم (شرح جہاد، امر بہ معروف و نہی از منکر، مستحبات) / سیزدہم (شرح طہارت، نواہی، قمار و مسکرات)

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به‌خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

شرح تأمل^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقر و درویشی، غلغله‌ی دل را از غیر خدا بریدن و رو به عالم
تجرد آوردن و تن با خلق و دل از آنها برکنار داشتن است و منافعی
تأهل و گرفتن زن نیست.^۲

دفعه‌ی پیش راجع به قمار و مُسکرات گفته شد که لَا تَقْرَبُوا
الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى،^۳ به نماز نزدیک نشوید در حالی که سُکر دارید و
مست هستید. همچنین در حالی که کسل هستید، البتّه نه اینکه بگوئید
خسته‌ام، کسلم و نزدیک نشوید؛ کُسالی یعنی با اکراه. این آیه در مورد
منافقین بود که از روی اکراه و اجبار برای نماز می‌آمدند، برای اینکه
نشان بدهند جزء مسلمین هستند ولی این آیه مثل بقیه‌ی آیات قرآن
که برای همه است و همه باید از آن پند بگیرند به ما می‌آموزد که نماز
برای ما باید آنقدر اشتیاق‌آور باشد که در موقع نماز نه تنها کسل
نباشیم، بلکه کسالت از ما برطرف بشود. یعنی اگر وقت نماز و نماز را

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اوّل تاریخ‌های ۱۳۷۸/۲/۹ و ۱۳۷۸/۲/۱۶ و
۱۳۷۸/۲/۲۳ و ۱۳۷۸/۲/۳۰ ه. ش و دوره‌ی دوّم تاریخ‌های ۱۳۸۸/۴/۱۱ و ۱۳۸۸/۴/۱۸ و
۱۳۸۸/۴/۲۵ ه. ش.

۲. پندصالح، ص ۸۹.

۳. سوره نساء، آیه ۴۳.

دوست دارید، این نماز باید کسالت را از شما منتفی کند. البته یک معنایش این است.

بعد به تدریج دستور تحریم جدی مسکرات با این آیات آمد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا. بسیاری از مفسرین این آیه را و بعضی از مفسرین هم آیه‌ی دیگر را که إِمَّا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۲، دلیل حرمت مسکرات می‌دانند. فرق نمی‌کند هر کدامش که باشد، این آیه، حکمت آیه‌ی قبلی را از بین نبرد، آن آیه را تکمیل کرد. نسخ نکرد که بگوییم از امروز دیگر می‌توانید مست هم که باشید به نماز نزدیک بشوید، یا اینکه از امروز می‌توانید مست باشید. بنابراین هر چه سکر بیاورد، حکم حرمت دارد. البته حکم خمر را توسعه داده‌اند به تمام مواد مخدر که این مطلب در تفسیر بیان السعادة هم نوشته شده است و خیلی از علماء هم تأیید کردند. یعنی اول بار تقریباً در ۱۲۰ سال پیش مرحوم آقای سلطان‌علیشاه به‌عنوان مجتهد، حکم تحریم مواد مخدر را داده‌اند که بعدها فقهای دیگری هم حکم تحریم دادند. اما کشیدن سیگار حرام نیست، مگر بعضی‌ها هم که آن را حرام

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

۲. سوره مائده، آیه ۹۰.

می‌دانند مثلاً وهابی‌ها در عربستان سعودی که زمانی کشیدن سیگار را حرام اعلام کردند ولی حالا نمی‌دانم این حکمشان عوض شد یا اینکه حکومت کمی نرمی به خرج داد. به هر جهت، اول بار آنها گفتند که چون در زمان پیغمبر سیگار نبوده پس حرام است. اما یک نفر دیگر از علما هم آن را حرام کرده نه از این جهت، بلکه از جهت اینکه سیگار را هم جزء مسکرات آورده است حال آنکه به نظر می‌رسد سیگار جزء خمر نباشد که بگویند از این جهت حرام است. البته ضرر زدن به بدن اصولاً درست نیست و مثلاً اگر کسی به خودش چاقو بزند یا خودکشی کند، اینها حرام است، چون بدن هم امانتی است که خدا به ما سپرده است. ما و من هم که می‌گویند، منظور این بدن نیست، آن روحی است که حرف می‌زند، خداوند به آن روح، این بدن را امانت سپرده، این بدن را باید تا جایی که می‌تواند حفظ کند. اما به هر اندازه که خداوند آن را تحلیل می‌برد اختیار دارد ولی ما باید بدن را حفظ کنیم، رعایت امانت را بکنیم. کشیدن سیگار هم چون به بدن ضرر می‌زند از آن بابت اگر کسی خیلی احتیاط کند می‌گوید فعل حرامی است ولی نمی‌شود گفت به این عنوان حرام است. چون اگر بگویند این حرام است، آن حرام است... حرمت حرام بودن در نظر مردم کم می‌شود. کشیدن سیگار، هم به حال خود و هم به حال دیگران مضر است و مزاحم

دیگران است، به این اعتبار نباید این کار را کرد ولی دادن حکم حرمت برای آن مشکل است. اما این خطری است که امروز متأسفانه تقریباً همه‌ی دنیا را گرفته است، چون دولت‌ها از سیگار عوارض یا مالیات می‌گیرند. با اینکه یک جناحی که به بهداشت علاقه دارند، می‌کوشند که مضراتش کمتر بشود ولی چون دستگاه‌هایی از این کار بهره می‌برند و عوارض می‌گیرند، کاری به آن ندارند. به هر جهت در مجالسی نظیر این مجالس فقری یا مجالس روضه، نباید سیگار کشید برای اینکه مزاحم دیگران و مضر به حال آنان خواهد بود. دستور دیگر اینکه در مجالس ذکر خدا با حال مستی، یعنی بی‌خبری، حالی که عقلتان زائل شده، نیابید. اگر خوابتان می‌آید، بروید بخوابید. اینجا مجلس بیداری است، نه مجلس خواب.

موضوع این قسمت از پندصالح تأهل است. تأهل یعنی، چه زن، چه مرد همسر بگیرند. البته خلقت حیوانات بر این است که مذکر دنبال مؤنث برود، یعنی ابتکار و خواستگاری از مرد است و از زن قبول یا رد؛ در تمام معاملات زندگی معمولی هم همینطور است. در تمام عقودی که در جامعه معتبر است از قبیل خرید و فروش، اجاره و امثال اینها، یک طرف ایجاب هست و یک طرف قبول. خداوند مسلماً حکمتی در این قرار داده است که ازدیاد نسل یعنی ایجاد نسل از دو موجود باشد

وَأَلَّا در موجوداتی که کمتر به نظر ما می‌آیند، کمتر کامل هستند، ازدیاد نسل فقط از همان یک موجود به وجود می‌آید، آنها که مطالعات زیست‌شناسی دارند این موضوع را بسیار شاهد بوده‌اند.

ولی خداوند از چه زمانی اینطور تصمیم گرفت؟ البته ما می‌گوییم از چه زمانی؟ برای اینکه برای ما زمان مطرح هست ولی برای خداوند زمان نیست، همه‌ی تصمیماتش یکجا است. ما الان نمی‌دانیم فردا یا نیم‌ساعت دیگر چه می‌شود ولی در علم خداوند تمام خلقت و سرنوشتش وجود دارد و هر چه بخواهد، انجام می‌شود.

به هر جهت به صورت ظاهر ما نمی‌دانیم از چه وقتی و چگونه و با چه حکمتی خداوند مقرر کرد که ازدیاد نسل از دو موجود باشد. خداوند به آدم و حوا فرمود که بروید به زمین، مستقر و مستودع شما در آنجا است. شیطان را هم بیرون کرد ولی جای خاصی به او نداد. شیطان در همه جا هست ولی خداوند به آدم اسلحه‌ای داد و آن یادِ خداست، ذکر خداست که مانند شمشیر برآنی است که هر وسوسه و هر شیطانی را به دو نیم می‌کند. در مورد خلقت انسان در جای دیگری فرمود: **إِنَّا خَلَقْنَاكَ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكَ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**^۱ البته قسمت اول آیه را که **خَلَقْنَاكَ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ**، همه‌ی شما

انسان‌ها را از یک مرد و یک زن آفریدیم، چند جور می‌شود فهمید. همه‌اش هم درست است، شاید منظور هم همین بوده که همه‌ی معانی از یک عبارت فهمیده شود. به همین دلیل یهودی‌ها تهمتی به حضرت مریم علیها السلام زدند ولی خداوند او را به‌عنوان استثناء قرار داد. یعنی غیر از آن یک مورد، در همه‌ی تاریخ خلقت هر انسانی از یک مرد و یک زن آفریده شده است. می‌شود این قسمت آیه را اینطور هم معنی کرد که شما را دو نوع آفریدیم، مردی و زنی؛ یعنی هر دو مثل هم هستید. کما اینکه دنباله‌ی آیه هم نشان‌دهنده‌ی این است که در رابطه‌ی خداوند با این موجود، مرد و زن فرقی نمی‌کند و حتی اینکه فرموده است: *وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا* که شما را گروه‌گروه و قبیله‌قبیله قرار دادیم فرقی بین شما نیست، فقط برای این است که شناخته شوید. کسی نزد خدا مکرم‌تر و گرامی‌تر است که تقوایش بیشتر باشد، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ^۱) هر که تقوایش بیشتر باشد، ارزش و گرامی بودنش بیشتر است. بنابراین در اینکه تمام وظایف الهی برای زن و مرد، هر دو، قرار دارد حرفی نیست. البته این تفاوت خلقتی که بین زن و مرد هست، در بین همه‌ی موجودات ممکن است باشد و این در اصل مطلب اثری ندارد. کما اینکه در جای دیگری می‌فرماید: *خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ*

وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا، می‌گوید شما را آفریدیم از یک نفس واحد، یعنی همه‌تان یکی هستید: وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا، همسرش را از او آفریدیم. نمی‌فرماید آدم و حوا؛ بطوریکه به هر دو می‌شود اطلاق کرد. در این آیه هم شاید عمداً این ابهام بوده برای اینکه همه‌ی ما توجه بکنیم که اصل خلقت انسان و زن و مرد هر دو یکی است.

اما در مسأله‌ی تأهل، خداوند بعضی وظایف را برای جانداران مقرر کرده و در خلقت آنها قرار داده است البته دستوراتی هم هست که مستقیم به اراده‌ی انسان واگذار کرده است، مثل عبادات. اما خداوند به هیچ حیوانی، مثلاً گوسفند یا گربه یا کبوتر، امر نکرده که نسبت به فرزندش مواظب باشد یا به فرزند دستور نداده است که نسبت به مادرش مواظب باشد؛ در فطرتشان قرار داده است. بطور معمول حتی در حیوانات اهلی می‌توانیم ببینیم که مثلاً در اسب، الاغ، گوسفند، فرزند که به دنیا آمد، کسی نیست یادش بدهد، مادر هم صدایی نمی‌زند، فطرت به او دستور داده که خودت را بکشان به سمت پستان مادر. بعد وقتی رسید به آنجا از پستان شیر می‌خورد، یعنی از منبعی که خداوند برایش آفریده استفاده می‌کند، نه آن مادر بر این منتی دارد و نه این چیز اضافی بر او بار کرده. مادر با کمال آرامی اجازه می‌دهد به

این نوزاد که شیر بخورد. فقط در موقعی که قرار است بنا بر امر خداوند این نوزاد از شیر خوردن باز بماند، مادر مانع می‌شود. این را من خودم شخصاً در گربه‌ها (چون در گناباد گربه خیلی داشتیم) دقت کردم، مادر تا وقتی که باید به بچه شیر بدهد، بطور فطری شیر می‌دهد. هیچ تقویمی هم ندارد که نگاه کند دو سال گذشته یا نه، خودش صددرصد در اختیار نوزاد است. از آنوقتی که باید نوزاد را از خود دور کند، اگر نوزاد به سمتش بیاید، همین مادری که دیروز با او ملاحظت می‌کرد آهسته کنارش می‌زند و به تدریج دورش می‌کند. در مورد انسان خداوند به او احترام گذاشته و به او امر کرده که به مادرت احترام بگذارد، به مادر هم گفته فرزندات را نگاه‌دار، برای اینکه به او اجر بدهد. حیوانات به وظیفه‌شان رفتار می‌کنند ولی به انسان اجر می‌دهد، وظایفی که خداوند به این طریق وضع کرده، هرگز نمی‌تواند با هم معارض باشد.

پس تأهل در فطرت انسان است اما از طرفی در عالم فقر می‌بینیم که می‌گویند همیشه باید به یاد خدا باشیم و فقط خدا را در نظر بگیریم. اگر اینطور باشد، آیا این وظیفه با وظیفه‌ی تأهل، یعنی همسر گرفتن و انس و علاقه به همسر داشتن، منافات ندارد؟ هرکدامش اگر به صورت مبالغه و اغراق و خارج از اعتدال باشد، درست نیست ولی خداوند این قدرت را به بشر داده که اینها را با هم تلفیق بکند. وظیفه‌ی

یاد خدا هرگز با تأهل منافاتی ندارد، این است که سلوک عرفانی با تأهل منافاتی ندارد حتی در واقع دستور داده شده است. یعنی اگر این نبود که خداوند به بشر فهمی داده که خودش انجام دهد، ازدواج را مثل عبادات و وظیفه‌اش قرار می‌داد ولی این را گذاشته به اراده‌ی انسان که اگر برحسب امر الهی و به‌عنوان اطاعت امر الهی ازدواج کرد، برای این کار هم در نزد خداوند مأجور است. البته ممکن است به درجه‌ای در راه سلوک برسد که خداوند این وظیفه را از گردن بنده‌اش برداشته باشد یا نگذارد که زیاد بشود. حضرت ابراهیم علیه السلام (حالا ایام حج نزدیک است و ذکرش بی‌مناسبت نیست) در کهنسالی یک فرزند پیدا کرد. فرزند منحصری که خیلی هم او را دوست داشت، بعد خداوند امر کرد که این فرزند را (بعضی‌ها می‌گویند خداوند دید که ابراهیم به فرزندش خیلی علاقه پیدا کرده و ممکن است در راه سلوک به سوی خداوند مانعی بشود) همین فرزند منحصر به فرد را، بعد از ۸۶ سالگی بردار ببر با مادرش وسط بیابان رها کن. آنجایی که جای کعبه‌ی امروزی است. حضرت ابراهیم نشان داد که علقه‌ی به فرزند مانع سلوک او و اطاعت امر الهی نیست، این کار را کرد. بعداً در مرحله‌ی دیگری دستور داد که خودت به دست خودت او را بکش. اینها درس غیر رسمی است به اینکه تأهل، محبت به فرزند، مانع محبت الهی نیست؛ این به‌جای خود،

آن هم به جای خود.

با این تفصیل، تأهل مانع فقر نیست بلکه تأهلی که برای اطاعت امر خدا باشد سالک را در هر مقامی باشد تقویت می‌کند و به او نیرو می‌دهد.

پس اگر در فقر و درویشی، دستور خاصی در مورد تأهل یا بطور کلی دستور خاصی به یک نفر داده شده باشد آن دستور، عام و همگانی نیست. کسانی می‌گویند که بعضی افراد به نام درویشی و چون خودشان را درویش می‌دانند، ازدواج نمی‌کنند، بنابراین درویش نباید ازدواج کند؛ چنانکه می‌گویند فقر یعنی ناداری، پس اگر فقیری ظاهراً فقیر و نادر نباشد این خلاف درویشی است. این را باید توجه کرد. اصطلاح فقر مأخوذ از این آیهی قرآن است که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ**^۱ ای مردم، بی‌نیاز فقط خداوند است شما همه نسبت به خداوند فقیرید؛ یعنی همه‌ی شما نیازمند هستید به رحمت خداوند. آیهی دیگر قرآن می‌فرماید که **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ**^۲، بگو چه کسی حرام کرده این زیبایی‌ها و زینت‌هایی که خداوند برای بندگانش آفریده است؟ کلمه‌ی **أَخْرَجَ** یعنی خارج کرده،

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۲.

که همین ثروت و امثالهم باشد. در جای دیگر به این مضمون می‌فرماید که خداوند اینها را برای بندگان خودش آفریده و در روز قیامت لذات خیلی بهتر، زینت‌های خیلی بیشتری، خواهند داشت. منتها در درویشی می‌گویند این ثروت را انسان نباید به دلش بچسباند. اگر ثروت به دلش نچسبید او بر ثروت سوار است، ثروت در اختیارش است. اما کسی که ثروت به دلش چسبیده، ثروت بر او سوار است. یعنی زندگی‌اش را ثروت‌اندوزی می‌چرخاند، همیشه فکر می‌کند که چه بکند که آن را زیادتر کند ولی آن کسی که بر ثروت سوار است از ثروتش استفاده می‌کند، بهره می‌برد، فعالیت هم می‌کند. اگر خداوند خواست ممکن است بیشتر هم به او بدهد. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ثروتمند بودند، لباس خز می‌پوشیدند که یکی از بزرگان، از فقهای آن روز، در کوچه ایشان را دید و سلام کرد و گفت: یا بن رسول الله این لباس خز شایسته‌ی شما نیست. حضرت هم این آیه را خواندند: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ و فرمودند: همه‌ی این خوبی‌ها، زیبایی‌ها و نعمات را خدا برای ما آفرید. در روایت دیگری آمده که لباس زیرشان را که پشمی بود به وی نشان دادند و فرمودند: هذا لِلْحَقِّ وَهَذَا لِلْخَلْقِ، این لباس خز برای خلق است و این لباس پشمی برای حق. حضرت امام حسن علیه السلام هم ثروتمند بودند و در منزلشان همیشه مهمان بود. هر روز

عده‌ی زیادی در آنجا بودند و حضرت اطعام می‌کردند حتی در زمان خود علی علیه السلام که آن داستان معروف است که روزی یک نفر عرب آمد دید جمعیتی برای خوردن غذا منزل حسن بن علی می‌روند. او هم رفت. حضرت همیشه خودشان نگاه می‌کردند که مهمان‌ها نیازی نداشته باشند، دیدند که این شخص غذا که می‌خورد یک لقمه می‌خورد و یک لقمه در کیسه یا آستین خود می‌گذارد. حضرت فکر کردند نیازمند است. بعد از خاتمه غذا رفتند جلو و به او گفتند که برادر چرا اینطور غذای اضافه می‌بری؟ هر چند نفر نیازمند هستند بیایند. او گفت نه! من وقتی می‌آمدم نزدیک مدینه پیرمردی را دیدم که در آن هوای گرم دارد بیل می‌زند، بعد که ایستاد تا نهار بخورد قدری نان خشک درآورد و در آب می‌زد و می‌خورد، این را برای او می‌برم. حضرت امام حسن، حالا چه حالت خاصی به ایشان دست داد، فرمودند: آن شخص که تو دیدی پدر من بود، او غذایش همان است. حالا این علی علیه السلام هم ثروتمند بود. ایشان زحمت می‌کشید نخلستان‌ها را آباد می‌کرد و هر چه در می‌آورد مازاد خرجش را انفاق می‌کرد. نه فقر ظاهری و نه غنای ظاهری و مادی برای درویش فرقی ندارد. درویشی آن است که اگر نادار بود بسازد ولی برای معاش خانواده کوشش کند. اگر هم ثروتمند بود شکر خدا و انفاق و خرج کند.

پس در مورد مسأله‌ی ازدواج هم، اگر به‌ندرت دیده شده که به کسی دستوری خاص داده‌اند، آن دستور، مخصوص شخص اوست، بنا به حال او بوده، کمااینکه نقل است که جنید بغدادی به شبلی که مدت‌ها در شهری حاکم بود، فرمودند: برو یک‌سال در همان شهر گدایی کن. برای اینکه در آنجا که با غرور زندگی می‌کرد، فرماندار بود، غرورش بشکند تا همان‌هایی که به او سلام و تعظیم می‌کردند و دستش را می‌بوسیدند، ببینند دارد گدایی می‌کند. اما این حکم کلی نیست، حکم اوست، کمااینکه در مورد ابوسعید ابوالخیر می‌گویند که شاهزاده‌ای، امیرزاده‌ای، خدمتش آمد، می‌خواست مشرف بشود. او تا مدت‌ها می‌آمد و ایشان چیزی نمی‌گفتند. قاعدتاً برای این بود که همه ببینند که او آنجا می‌آید تا از غرور سلطنت بیفتد. بعد یک روز گفتند فردا لباس سر تا پا سفید بپوش و شال بزرگ سفیدی هم بردار و بیاور. او فردا این کار را کرد. به او دستور دادند برو قصابخانه، کشتارگاه، گوسفند را که می‌کشند، دل و جگرش را تازه تازه بریز توی دستمال و پُرکن و پیاده بیا اینجا. او رفت و این کار را کرد. همان شال خونابه را انداخت روی دوشش و در حالی که لباسش کثیف و همه خونابه‌ای شده بود، آمد. گفتند: بگذار اینجا تا ناهاری درست کنند و همه غذایی بخورند. تو هم برو منزل لباست را عوض کن و خودت را تمیز کن و

بیا. او رفت و دستور گرفت و مشرف شد. فردا به او گفتند که برو در این مسیری که دیروز پیاده آمدی از تک تک مغازه‌ها و دکان‌هایی که آنجاست پیرس که دیروز شما امیرزاده‌ای با لباس سفید را ندیدید که لباسش خون‌آلود باشد؟ او رفت و از هر که پرسید گفتند: برو ما به زندگی خودمان مشغولیم، امیرزاده چه کسی است؟ به هر که گفت، پاسخ داد: نه، یادمان نمی‌آید. وقتی آمد، ابوسعید گفت: می‌خواستم بفهمی که تو خودت، خودت را امیرزاده دیدی، حال آنکه امیر نیستی، فقیر هستی، فقیر الی الله هستی.

منظور این است که این دستورات برای یک شخص است چنانکه اگر در آن ایام به یکی گفته بودند که ازدواج نکن، شاید به دلیل این بوده که او نمی‌توانست در آن موقع زندگی خانواده‌اش را اداره کند یا به دلیل آنکه با آن علم لدنی که داشتند، می‌دانستند از او نسل خوبی به‌وجود نخواهد آمد. به هر جهت آن دستور، مخصوص همان شخص بوده ولی امروز بعضی‌ها آن را توسعه داده‌اند و تجرد را جزء درویشی تصور کردند چنانکه بعضی‌ها پوشیدن لباس مخصوص همان شخص سفیدی باشد جزء درویشی گرفتند و این کار را عمومی تصور کردند، بعضی‌ها هم از روی آن دستورها عدم ازدواج را عمومی کردند و حال آنکه بزرگان به پیروی از ائمه‌ی معصومین در بعضی موارد ممکن است

دستوراتی خاص بدهند ولی این دستورات عمومی نیست، برای تربیت آن شخص است و تربیت دیگران.

پس ازدواج امری طبیعی و دستور عمومی است چون شهوت و غضب در انسان هست و نمی‌توان گفت نباید باشد. شهوت اگر نباشد هیچکس زحمت تشکیل خانواده را به گردن نمی‌گیرد. غضب اگر نباشد متجاوزین و ظالمین جسارت پیدا می‌کنند فرد و جامعه را نابود می‌کنند، اینها باید باشد؛ منتها به اندازه حد اعتدال. حد اعتدال شهوت، با ازدواج حاصل می‌شود؛ یعنی در واقع بر شهوت افسار می‌اندازیم و افسارش را به دست شخص می‌دهیم که با رعایت احکام شرع و اخلاق با این غریزه‌ای که خداوند آفریده کنار بیایم. این است که هم در خود قرآن و هم در اخبار توصیه به ازدواج هست. در قرآن آمده که ترسند از اینکه فقیر هستند و نمی‌توانند زندگی را اداره کنند، *يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ*، خداوند آنها را از فضل خودش غنی می‌کند. البته این به آن معنی نیست که بروند خدای نکرده ربا بگیرند و بعد هم یک عروسی بگیرند که چقدر خرج داشته باشد، نه! به اندازه زندگی خودتان و امکانات خودتان خرج کنید، از بعدش ترسید. بعدش خداوند شما را از فضل خودش بی‌نیاز خواهد کرد.

بلکه تاهل سنت اسلام و حفظ از بسیاری از خطرات و آورنده‌ی روزی و در صورت ادای وظیفه و تحمّل ناملایم، مرتبی سالک است و تنهایی روا نیست مگر به ناچاری.^۱

در مورد خلقت حوا صریحاً در قرآن به این عبارت ذکر نشده ولی معنایش همین می‌شود ولی در تورات صریحاً گفته شده که وقتی خداوند آدم را آفرید توجه کرد دید تنهاست، چون موجود جدیدی است، او حیوان نبود که بتواند با حیوانات زندگی کند، برای آرامش خاطرش و برای اینکه از تنهایی دربیاید حوا را آفرید، حالا چگونه آفرید آن را قرآن ذکر نمی‌کند، تورات هم مطالبی می‌گوید که به آن کار نداریم. به هر جهت حوا بعد از آدم آفریده شد. آدم اول خلق شد بعد هم حوا. این معنا را قرآن به عبارت دیگری در سوره‌ی روم فرموده است: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۲، از آیات خداوند، نشانه‌های قدرت خداوند، این است که از برای شما (این «شما»، هم شامل مرد می‌شود و هم زن) مثل خودتان، از نفس خودتان همسر آفرید، زوج آفرید. پس از سایر حیوانات برای شما همسر قرار نداد، بلکه همسری از جنس خودتان آفرید. چرا؟ برای اینکه: لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا،

۱. پندصالح، ص ۸۹.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

یعنی در بر هم، با هم که هستید، از هر جهت آرامش پیدا کنید. وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً و بین شما مودت و رحمت قرار داد. بنابراین زوجی که می‌خواهند خداوند پشت‌وپناهشان باشد باید این آیت، این نشانه‌ی خداوند را که فرموده حفظ کنند، یعنی بین آنها مودت و رحمت باشد. مودت یعنی الفت و دوستی. رحمت هم یک معنای ظاهری دارد، یعنی به هم شفقت داشته باشید، عملاً هم دیده‌اید زن و مردهایی که حتی ظاهراً چندان میانه‌ای با هم ندارند، وقتی یکی مریض شود، دیگری معمولاً ناراحتی دارد و از او پرستاری می‌کند. این یک معنای ظاهری رحمت است. معنای دیگری که بعضی مفسرین بر اساس اخبار واصله از ائمه گفته‌اند این است که منظور از رحمت، فرزند است. یعنی غیر از آنکه باید بین خودتان مودت باشد، از شما دو نفر، فرزندی نیز به دنیا بیاید. این امر خودش یک هدف ازدواج را نشان می‌دهد. در ازدواج اهداف مختلفی هست که درباره‌اش بحث می‌کنیم ولی یک هدف ازدواج، داشتن فرزند است. هدف دیگرش همان لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا است که به او آرامش بیاید. این آرامش، هم بدنی است و هم روانی.

مدت‌ها بر مقررات شرعی اسلام انتقاد می‌کردند که به مسائل مربوط به زوجیت خیلی توجه کرده و آنها را بیش از حد در نظر گرفته

است. مسیحی‌ها در اصل و ابتدا خودشان ازدواج را تحریم نکردند، حضرت عیسی در هیچکدام از *اناجیل*، *چهار انجیلی* که مورد قبول خود مسیحی‌های فعلی هست، ازدواج را بطور عموم منع نکردند ولی گفتند کسی که می‌خواهد به خدا برسد، بهتر است که ازدواج نکند. مثل مشهوری است که می‌گویند کلاه بیاور، سر می‌آورد. این فرمایش حضرت را نیز در کلیسا اینطور تفسیر کردند و شرح دادند که اصلاً ازدواج کار خوبی نیست، چون انسان را متوجه مسائل دیگری می‌کند که از خدا دور می‌کند و بر این اساس این انتقاد را از اسلام می‌کردند. بعد که به اصطلاح ترقی کردند و مطالعات علمی به خصوص در رشته‌ی روانشناسی پیدا شد، از آنجا که هر عملی، عکس‌العمل دارد، نظر دیگری گفتند. یک پاندول ساعت، آونگ ساعتی را بگیرد تا یک طرف ببرید ولی کنید برمی‌گردد ولی به نقطه وسط که رسید در جای اولش نمی‌ایستد، به همان اندازه به طرف دیگر می‌رود، باز یک مقداری که رفت آنجا نمی‌ایستد، برمی‌گردد. این مثال خیلی ساده‌ای است. این عمل و عکس‌العمل در مسائل اجتماعی هم دیده می‌شود. یک وقت فرض کنید به مسائل غیراجتماعی خیلی توجه می‌کردند، مثلاً در شرح حال و زندگی ائمه علیهم‌السلام و حتی بزرگان خود ما، بعد عکس‌العملشان این شد که فقط آنها را از دید اجتماعی دیدند. مثلاً حضرت علی را در

قدیم فقط در شب می‌دیدند، علی که شب بیدار است یا اینکه وقتی نماز می‌خواند، تیر از پایش درمی‌آورند. عکس‌العمل این شد که بعد آمدند فقط علی شمشیر به دست را دیدند. نه، علی، هم این است و هم آن. منظور اینکه عکس‌العمل کار کلیسا این شد که روانشناس معروف فروید گفت که همه چیز برخاسته از غریزه‌ی جنسی است که البته نظریاتش در مطالعات بعدی، غالباً رد شد ولی این افتخار برایش ماند که علم جدیدی به نام پسیکانالیز، روانکاوی، بنیاد کرد. منظور این است که افراط آنها این تقریب را داشت. اما اسلام از اوّل توجه به رعایت اعتدال در بررسی مسائل کرد و قوانینش هم یقیناً چون اسلام آخرین دین است و قوانینش تا ابد باید بماند، درست منطبق با مصالح همه‌ی انسان‌هاست. این یک مسأله است که در مورد ازدواج و تأهل باید در نظر گرفت.

غریزه‌ی جنسی هم مثل گرسنگی و تشنگی و سایر نیازهای بدنی باید ارضا بشود. این نیازها را که خداوند در وجود ما آفریده هم جنبه‌ی بدنی دارد و هم جنبه‌ی روانی. کسی که گرسنه باشد، مگر اینکه گرسنگی‌اش ارادی مثلاً روزه باشد، حواسش پرت است، اگر زیاد هم بخورد باز هم حواسش پرت است. رفع این نیاز، هم جنبه‌ی بدنی دارد و هم جنبه‌ی روانی. نیازِ غریزه‌ی جنسی هم همینطور است، هم

اثر بدنی دارد و هم اثر روانی. به هر دو قسمتش در قوانین باید توجه شود. قانون اسلام از این حیث کامل است، چون هر دو مسأله را کاملاً رسیدگی کرده است. این نیاز را به دو طریق می‌شود رفع کرد: یکی طریق غیرمشروع، یکی طریق مشروع که تأهل باشد. اسلام راجع به طریق غیرمشروع سخت‌گیری نشان داده ولی ضمناً چون این یک مسأله‌ی اجتماعی است، طوری سخت‌گیری نکرده که به نسل جامعه و اخلاق عمومی مردم لطمه وارد کند. درباره‌ی این مسأله شاید بعداً مفصّل‌تر بحث کنیم. مثلاً در اثبات طریق نامشروع گفته‌اند چهار شاهد باید باشد با قید شرایطی که کمتر حاصل می‌شود. یعنی اسلام عملاً نخواسته است که جامعه به این عمل نامشروع توجه کند و فرد را مجازات کند. برای اینکه خود این کار تبلیغی می‌شود برای خود این عمل، به اصطلاح رویش خاک پاشیده است. از آن طرف، طریق شرعی‌اش را تأکید کرده که تأهل است.

در مورد تأهل ممکن است اینطور تصوّر شود که تأهل را همه‌ی ملل حتّی قبائل وحشی قبول دارند و مقرّراتی برایش وضع کرده‌اند، البتّه هر ملّتی یک نوع این مقرّرات را اجرا می‌کند و مقرّراتش مخصوص به خود است، پس دیگر قانون چه کار دارد که در زندگی اینها دخالت کند و بگوید چه کار کنید، چه کار نکنید؟ یک خانواده است،

روابط شخصی بین دو نفر است، یا اگر فرزند داشته باشند بین چند نفر است. اما در اینجا نیز، هم قوانین بشری و هم قوانین الهی اسلام به این مسأله توجّه دارد و خانواده را رها نمی‌کند. چون جامعه می‌گوید که من در حفظ سلامت نژادی که به وجود می‌آید، فرزندانم که به وجود می‌آید، ذینفع هستیم. جامعه برای اینکه ادامه‌ی وجود اُمّت یا ملّت با سلامت روانی و جسمی باشد، علاقه‌مند است که مراقبت کند و قواعدی بگذارد که فرزندانم که به دنیا می‌آیند، حالا به هر نحوی به دنیا می‌آیند، روحاً و جسماً سالم باشند و بتوانند این ملّت را ادامه بدهند. اگر مثلاً قوانینی بگذارند که هیچ خانواده‌ای اولاد نداشته باشد، این ملّت از بین می‌رود، تمام می‌شود. کما اینکه الان در کشورهایی مثل روسیه، فرانسه، ایتالیا، یک نگرانی سران جامعه این است که چون موالید کم است، جمعیتشان روز به روز کمتر می‌شود. به عکس در چین و هندوستان این نگرانی را دارند که جمعیت زیادتر از حدّشان است. این است که هر جامعه‌ای حق دارد و به خودش حق می‌دهد که نسبت به مقرّرات ازدواج نظر بدهد، ازدواج یک امر انفرادی، یک امر شخصی نیست.

به هر جهت آنچه ما در مقرّرات شرعی خودمان داریم در واقع کامل‌ترین مقرّرات است. اوّل مسأله‌ی ازدواج با محارم است که از

سابق مطرح بوده است. در خودِ تورات ازدواج با محارم دیده می‌شود. در ادیان و مذاهب قدیم چون جمعیت کم بوده ازدواج با محارم جایز بوده، حتی درباره‌ی حضرت ابراهیم می‌گویند ساره همسرش یا دخترعموی حضرت بود یا خواهر ناتنی‌اش. هابیل یا قابیل هم یک روایتش این است که با خواهرش ازدواج کرده ولی کم‌کم در مقررات شرعی که کامل‌ترینش مقرراتی است که در اسلام مقرر شده است محرّماتی هست که در آیه‌ی قرآن آمده است: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ^۱ و الی آخر. این برای حفظ سلامت فرزند است که ازدواج با محارم با نزدیکان این نتیجه را دارد. اما زائد بر آنچه که در قرآن ذکر شده و در مقررات شرعی هم امر زائدی است، این است که حتی بعضی‌ها سعی کردند مثلاً دخترعمو، دخترعمّه، دخترخاله را هم جزء محرّمات بیاورند، حال آنکه اینطور نیست. در قرآن به پیغمبر صریحاً اجازه داده شده که می‌توانی (شاید چون این نظر از قبل بوده در اینجا آیه‌ای آمد) آنهایی از قوم و خویشت را که از مکه به مدینه هجرت کردند، مثل دخترعمو، به نکاح خود درآوری. اما آن حدّ اقلی را که در قرآن ذکر شده، باید رعایت کنی.

در آن روزگاری که اصلاً اسم ازدواج و گفتن روابط زن و مرد در

نزد روحانیون کلیسا گناه تلقی می‌شد، در آن تاریخ پیغمبر ما، قوانین شرعی ما، به این مسأله توجّه کرده که یک هدف اجتماع به منزله‌ی غذایی است که به این غریزه‌ی جنسی داده می‌شود و این غریزه باید برآورده شود ولی اگر هدف فقط این است که اولاد بیاورند، باید گفت پس چه فرقی می‌کند که به چه نحوی باشد؟ چه کار دارید به هر طریقی اولاد به وجود بیاید، مانعی ندارد ولی این را هم هیچ جامعه‌ای اجازه نمی‌دهد. به این معنی که می‌خواهد تکلیف فرزندی هم که به دنیا می‌آید معلوم باشد که مثلاً چه کسی خرجش را بدهد؟ چه کسی تربیتش بکند؟ تا با سرفرازی بتواند زندگی کند، سرکوفتش نزنند که مثلاً زنزاده است.

این کار برای این است که جامعه نسبت به آینده‌ی خودش نگران است. وقتی می‌گوییم جامعه‌ی اسلام، اُمّت اسلام و ملت ایران، فقط ماها نیستیم، تا قرن‌ها بعد این خواهد بود، مثل یک وجود جداگانه‌ای است. از این حیث می‌شود گفت بهترین مقرّرات و نظم را اسلام آورده است. قرآن هدف ازدواج را صریحاً نمی‌گوید ولی منع کرده از ارتباط غیر ازدواج زن و مرد و بعد تأکید کرده که ازدواج کنید. قرآن این توجّه را داشته که یکی از مشکلات ازدواج مسأله‌ی مالی است. صریحاً دستور داده که حتّی با کنیزان خودتان هم ازدواج کنید یا با

کسانی که ثروتی، چیزی، ندارند، ازدواج خوب است، اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^۱، اگر فقیر هم باشند خداوند از فضل خودش به آنها می‌بخشد. به این طریق به ازدواج تشویق کرده است.

یکی از هدف‌های ازدواج که از آیات قرآن و روایات فهمیده می‌شود در همان آیه‌ی سوره‌ی روم است که گفتیم، یکی هم، همان فرمایش پیغمبر است که به طرق مختلف نقل شده که: تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُمُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ازدواج کنید، نسل بیاورید که عده‌تان زیاد شود، من به زیادی عده‌ی شما (ولو جنین‌هایی که سقط می‌شود) در روز قیامت افتخار می‌کنم. در اینجا خداوند وظیفه‌ای را برای ما تعیین کرده، گفته است که نکاح کنید، فرزند بیاورید. پس یک هدف نکاح، داشتن فرزند است. خود پیغمبر هم فرزند داشت. جای دیگری می‌فرماید: النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي، نکاح سُنَّت من است؛ کسی که از سُنَّت من روی برگرداند، از من رو برگردانده و دیگر از من نیست. البته این دستور هم که ظاهراً خیلی آمرانه است برای این است که به هر طریقی هر کسی می‌تواند، ازدواج کند. باید موانع را مرتفع کرد که بسیاری از موانع را با تغییر عادات و رسوم می‌شود مرتفع کرد. اینها موانع تصنعی است، موانعی است که

اجتماع گذاشته است از این رو به دنباله‌ی این مطلب بسیاری از این موانع را ذکر کردند.

و نباید در گرفتن زن ملاحظه‌ی دارایی و جمال نمود بلکه دانایی تحصیلی هم تنها مفید نیست. باید ملاحظه‌ی نجابت ذاتی و دیانت و عفت و اخلاق و وقار کرد و ملاحظه‌ی نداشتن مرض مسری هم لازم است و ملاحظه‌ی اولاد که بقای نوع در آن است و نتیجه‌ی ازدواج است باید داشت.^۱

مسأله‌ی ازدواج و تأهل یعنی همسرگرفتن چه زن، چه مرد، مسأله‌ای است که در علوم مختلف و در قلمروهای مختلف انسان قابل بررسی است. روانشناسی، روانکاو، در این قضیه مباحث فراوانی دارد، علم ژنتیک به اصطلاح نسل‌شناسی در این مسأله وارد شده است، حتی حکومت‌ها هم در این مسأله ذینفع‌اند. ممکن است این سؤال پیش بیاید که ازدواج روابط بین دو نفر زن و شوهر است و خودشان تشخیص خیرشان را می‌دهند. دیگر علوم هم البته اگر بخواهند از این موضوع استفاده کنند، بهره ببرند، از هر علمی می‌توانند نتیجه‌گیری کنند ولی چرا مقررات و قوانینی، هم از ناحیه‌ی شرع، هم از ناحیه‌ی عرف برای ازدواج مقرر شده است؟ آیا این سلب آزادی نیست که دو

نفری که می‌خواهند خودشان با هم زندگی کنند، قانون، موانع و محدودیت‌هایی ایجاد کند؟ حتی ممکن است این ایراد را بر شرایع هم بگیرند، چون در شرایع هم، هم در شریعت اسلام هم در شریعت یهود و شریعت عیسی نصاری مقررّات زیادی در این زمینه هست. جواب این مسأله این است که چون هدف عمده‌ی ازدواج، هدفی که باید در نظر گرفت، دارا شدن فرزند است، خداوند هم به نظر می‌رسد که همین امر را در نظر داشته که این قاعده را گذاشته است و این را در فطرت انسان‌ها گذاشته که هر انسانی راغب است به اینکه همسر بگیرد و برای اینکه به اصطلاح سلب آزادی نباشد، در ازدواج یک میل و علاقه‌ی شخصی هم گذاشته است که گذشته از آنکه تأمین نسل می‌شود شخص هم از جنبه‌ی معنوی آثار خوبی برایش پیدا می‌شود و لذّاتی می‌برد. از طرف دیگر همه‌ی ملّت‌ها، همه‌ی اُمّت‌ها، دلشان می‌خواهد از لحاظ جسم و روح، قوی و سربلند باشند. افراد یک ملّت هم بیش از عمر طبیعی عمر نمی‌کنند، نهایت بگوئیم صدوده سال، صدویست سال. این مهلت که گذشت تمام افرادی که ما الان در اینجا هستیم و اسم‌مان ملّت ایران و اُمّت محمد و اُمّت امام زمان است، نخواهیم بود ولی همین جا باز هم خواهد بود و همان اُمّت و همان ملّت همین ادعا را خواهند داشت. فرزندان ما که تدریجاً به جای

ما می‌آیند، ادامه‌ی مَلّت ما تلقّی می‌شوند؛ همانطوری که پدر و مادر فرزندان خودشان را دنباله‌ی وجود خودشان می‌دانند، بنابراین علاقه‌ای که هست از این جهت است، به این جهت چون به سلامتی و نیرومندی آنها علاقه‌مندند و همه می‌خواهند رعایت تأمین این امر را بکنند، مقرّرات شرعی هم به این سلامت عمومی اهمّیت می‌دهد و به این جهت دخالت می‌کند. جامعه، اُمّت یا مَلّت هرگز بطورکلی میل ندارد فرزندان را داشته باشد که ضعیف باشند چه از جهت بدنی و چه از جهت روانی و به این جهت محدودیت‌هایی ایجاد شده چون ازدواج گواينکه روابط بین دو نفر است ولی این روابط تأمین‌کننده‌ی آینده‌ی جامعه است و جامعه در آن اظهارنظر می‌کند.

در اصل مسأله‌ی تأهل قبلاً صحبت شد که خاتمه‌اش، خلاصه‌اش، همین عبارت بود که: «تنهایی روا نیست مگر به ناچاری»؛ یعنی اصل بر این است و وظیفه‌ی هر انسانی در واقع این است که ازدواج کند. خداوند چنین مقدر و مقرر کرده است، اینکه بعضی‌ها می‌گویند ناموس طبیعت یا قوانین طبیعت چنین است، این تفسیر عبارات است و الاّ همه چیز را، همین طبیعت را، خدا آفریده و قوانینش را خدا گذاشته، اگر هم اسمش را می‌گذاریم ناموس طبیعت، وقتی ما قوانین طبیعت را رعایت می‌کنیم یعنی خودمان را با امریه‌ی الهی

منطبق کردیم. برای اینکه خدا مثلاً گفته آتش بسوزاند، اگر ناموس طبیعت این است که آتش بسوزاند، فرق نمی‌کند. چه به این عبارت یا عبارات دیگر، مهم این است که ما خودمان را باید منطبق با قانون کنیم. ناموس طبیعت در تمام جانداران از گیاهان، حیوانات و انسان این است که دو جنس با هم وصلت کنند. در مورد گیاهان هم خداوند فرموده است که آنها را از جفت آفریدیم. این امر در بسیاری گیاهان دیده می‌شود، مثلاً در خرما می‌گویند تأییر باید کرد چون گیاه درخت ماده جدا از درخت نر است، در موقع معینی آن گرده‌ای که درخت نر دارد (یعنی گلی که می‌دهد ولی به میوه نمی‌رسد) آن گرده را می‌گیرند و روی درختان ماده می‌پاشانند. اگر چنین نکنند درخت‌های ماده خرما نمی‌دهند. این را در اصطلاح تأییر می‌گویند که لغتی عربی است. در گیاهان دیگر، حشرات این کار را می‌کنند. اینکه می‌بینید پروانه‌ها یا زنبورها به گل‌هایی جذب می‌شوند، یک دلیلش همین مسأله است. البته بعضی‌ها می‌گویند چون نوع شیره‌ای، ترش‌حی که گل‌ها دارند منطبق با غذای حشرات است جذب به آن غذا می‌شوند. گرده‌ی گیاه نر به دست و پا و به بال حشرات می‌چسبد و آنها روی گلی که جنبه‌ی ماده دارد می‌نشینند و آن کاری که در مورد خرما انسان می‌کند در اینجا حشرات می‌کنند، که خود این کار نشان‌دهنده‌ی تعاون بقاست نه

تنازع بقاء، یعنی همه‌ی جاندارانی که خدا آفریده برای بقای یکدیگر به هم کمک می‌کنند. از گیاه گرفته تا جاندارانی که ما همه می‌بینیم، نر و ماده دارند. خداوند این قانون را، این قاعده را، گذاشته است که زوجین باشند. این امر برای بقاء نوع است. خداوند هر چه را آفریده از این جانداران، امر الهی و ناموس الهی این است که اینها باید ادامه پیدا کنند، اگر هم بشرها ازدواج نکنند نسلشان از بین می‌رود، خیلی از جانداران که نابود شدند شاید به همین جهت است. این است که این ناموس طبیعت، امر الهی است که خداوند از آیات خودش قرار داده و می‌فرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ^۱، شما را از خاک آفرید تا بعد منتشر شوید، زیاد شوید. پس، این زیاد شدن ناموس طبیعت است. یا به دنباله‌اش می‌فرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۲، شما را از جنس خودتان زن و شوهر آفریدیم و بین شما دو تا مودت و رحمت قرار دادیم که رحمت را بسیاری از مفسرین به اولاد تفسیر کرده‌اند. یا فرمایش پیغمبر: النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي، که ازدواج، سُنَّتِ پیغمبر است. اینها همه نشان‌دهنده‌ی آن است که باید مرد و زن

۱. سوره روم، آیه ۲۰.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

ازدواج کنند. البتّه همیشه برای هر قاعده استثنایی هم هست. اینکه در اینجا فرمودند «مگر به ناچاری» همین استثناء است. ناچاری هم جهات مختلفی دارد که مقداری از آن را تفکّر و تعقل خود انسان و مقداری را هم مقرّرات جامعه، مقرّرات مذهبی، معین کرده که چه شرایطی باید برای ازدواج باشد که اگر این شرایط محقق نشد، آنوقت می‌شود گفت ناچاریم.

اما در ازدواج، مرد باید به دنبال زن برود. این در مورد حیوانات و گیاهان هم صادق است. اگر به گیاهان هم نگاه کنیم، گیاهان سطح بالا من جمله در خرما که مثال زدیم، چون بعضی می‌گویند خرما اصلاً حدِ وسط گیاه است و حیوان، می‌بینیم که در تأبیر، گرده‌ی نر باید روی درختان ماده پخش بشود. در جانداران می‌بینیم که نر دنبال ماده است. یک وقتی از حضرت صالح‌علیشاه پرسیدند که چرا باید خواستگاری از طرف مرد باشد؟ ایشان فرمودند: از مرد نیاز است و از زن ناز و اقتضای برخورد ناز و نیاز این است که نیاز به دنبال ناز برود. حالا می‌شود این قاعده را از لحاظ انتخاب اصلح هم به کار برد.

بنابراین، اینکه اینجا فرموده‌اند که: «نباید در گرفتن زن ملاحظه‌ی دارایی و جمال نمود»، برای این است که مرد برای خواستگاری می‌رود. البتّه زن هم باید تحقیقات لازمی را که در اینجا

نوشته شده، بکند ولی بنا بر همین عبارت، زن هم در قبول یا رد خواستگاری نباید ملاحظه‌ی دارایی و جمال کند. برای اینکه:

بر مال و جمال خویشان غره مشو

کآن را به شبی برند و این را به تبی

البته بعضی مواقع هست که حداقلی از جمال باید باشد ولی نباید به آن بسیار اهمیت دهند، کما اینکه در مورد جراحی پلاستیک که صورت را تغییر می‌دهند، مثلاً بی‌جهت شکل دماغ را عوض می‌کنند، غالباً علما آن را درست نمی‌دانند، چنانکه مرحوم آقای رضاعلی‌شاه موافق نبودند و این کار را مصداق آیه‌ای که شیطان می‌گوید: *وَلَا مَرَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ*^۱، می‌دانستند. شیطان به خداوند عرض می‌کند حالا که این کار را کردی من می‌روم چه و چه می‌کنم که اینها چنین و چنان بکنند و خلق تو را تغییر بدهند. یکی از مصادیق خلق خدا را تغییر دادن همین جراحی پلاستیک بدون ضرورت است. استثنائی که بعضی اوقات بر آن قائلند مثلاً در اثر جنگ، در اثر اسید پاشیدن، در اثر چیزی است که وضع خیلی نامناسبی برای شخص ایجاد می‌شود که اجازه دادند در این مورد جراحی کند. در این موقع هم در واقع تبدیل خلقت انسانی نیست که همان دستور شیطان باشد، برگشت به خلق الهی است؛ خلق

الهی این است که صورت شخص، طبق معمول مُستوی باشد، آن جراحی صورت او را به حالت اول برمی‌گرداند.

ولی اینکه فرموده‌اند جمال و دارایی را نباید در نظر گرفت، در اینجا به نظر می‌رسد، بطور ضمنی می‌فرمایند که جمال و دارایی مهم نیست، بلکه دانایی ملاک است. دانایی یعنی فهم و درک. چه بسیار اشخاصی که سواد چندانی ندارند، حتی سواد ندارند ولی درک و فهمشان از زندگی و به‌خصوص زندگی خانوادگی خیلی بالاست. این دانایی هم که گفته‌اند به تحصیل نیست، اینجا هم اشاره فرموده‌اند که «بلکه دانایی تحصیلی هم تنها مفید نیست». در واقع دانایی غیر تحصیلی، فهم و درک است. برای اینکه تحصیل خیلی اوقات مصداق آن شعر شیخ بهائی می‌شود که:

اَتَهَا الْقَوْمَ الَّذِي فِي الْمَدْرَسَةِ

كَلَّمَا حَصَّ لُثْمُوهُ وَسَوْسُهُ

ای قومی که در مدرسه هستی، آنچه که تحصیل کردید فقط وسوسه است.

بسیاری اشخاص را دیده‌ایم که تحصیلات ظاهریشان بالاست ولی تصدیقی که برای آن گرفته‌اند تصدیق جهل مرکب است یعنی چیزی نمی‌دانند و نمی‌دانند که نمی‌دانند. فهم و درک، دانایی، غیر از این است. به‌خصوص درباره‌ی مرد به جای دارایی و جمال باید ببینیم

که آیا درک و فهم اداره‌ی خانواده را دارد. منتها مشکلات اقتصادی امروز به نحوی شده که قهراً مردم به دارایی توجّه می‌کنند. البته دارایی برای امرار معاش خوب و لازم است ولی امرار معاش وظیفه‌ی مرد است که در زندگی به دنبال آن بود و درآورد و زن برای خانواده خرج کند. اگر زن چیزی از خودش دارد مستقل است، منتها عواطف خانوادگی اقتضا می‌کند که زن و مرد برای اینکه انس و الفتی داشته باشند، همانطوری که مرد زحمت می‌کشد، زن هم اگر زحمت بکشد آن محصول زحمت‌کشی خودش را بیاورد وسط با هم بخورند. این قاعده‌ی شرعی نیست، قاعده‌ی اخلاقی است، به قولی، قاعده‌ی طریقتی است نه قاعده‌ی شریعتی. بنابراین، در اینجا باید دقت کنند که مرد امکان اداره‌ی مالی خانواده را داشته باشد، تا این حد درست است.

در دنیای امروز اقتصاد آنقدر اهمیت دارد که در تمام مسائل دخالت کرده و نقش دارد متأسفانه، در ازدواج هم، چنین است. بسیاری را من دیدم که عروسی‌شان به تأخیر افتاده یا به تأخیر می‌اندازند یا حتی اصولاً ازدواج نمی‌کنند چون می‌گویند هزینه‌ی ازدواج را نداریم. یعنی اقتصاد در یک مسأله‌ی فطری دخالت کرده. این است که فرموده‌اند باید ازدواج را حتی‌المقدور ساده بگیریم. هم در شروع ازدواج و هم بعد از آن، هزینه‌ی زندگانی را باید مختصرتر گرفت که انسان

بتواند ادامه دهد. اگر از اول، زندگی را خیلی وسیع بگیرد جزئی سختی که در آن آمد موجب گله‌مندی می‌شود ولی اگر از اول به سختی بگیریم وقتی گشایش ایجاد شد نیروی کار ما هم زیادتر می‌شود. این است که از لحاظ اقتصادی هم آن آیاتی که راجع به اسراف و میانه‌روی است، آنها می‌توانند ما را راهنمایی کنند. بنابراین چون خود ازدواج امر فطری است و در واقع واجب است، مسائل اقتصادی به‌هیچ‌وجه نباید جلوی پیش را بگیرد. هر مردی به هر اندازه هم که وسعش کم باشد می‌تواند با همسری که به همان اندازه وسع دارد و با همان درجه‌ی زندگی حاضر به ازدواج است، ازدواج کند. درسی که پیغمبر در این باره به ما داد در ازدواج علی علیه السلام بود. وقتی حضرت فاطمه علیها السلام که در منزل بودند همه‌ی خواستگاران را یکی‌یکی رد کردند، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را خواستند و گفتند: همه آمدند از فاطمه خواستگاری کردند تو چرا نیامدی؟ علی علیه السلام فرمود: من برای خرج عروسی و مهریه مالی ندارم. حضرت فرمودند: همان زرهی که داری بفروش به دو دینار، یک دینارش را خرج عروسی کن، یک دینار دیگرش را مهریه. حضرت فرمودند که ازدواج هم مثل یک زره است که انسان را از بسیاری از دشمنی‌ها و شرّ شیطان حفظ می‌کند. این است که فرمودند زرهات را بفروش و ازدواج کن یعنی ازدواج از زره

محکمتر است، که همین کار را انجام دادند.

در ادامه می‌فرمایند: «باید ملاحظه‌ی نجابت ذاتی و دیانت و عفت و اخلاق و وقار کرد»، مهمترین رکن در تشکیل زندگی خانوادگی ملاحظه‌ی همین نجابت است. یعنی تحقیق درباره‌ی اینکه از چه پدر و مادری است؟ در چه خانواده‌ای بزرگ شده؟ چطور تربیت شده؟ هیچ مانعی ندارد دو نفر که می‌خواهند با هم ازدواج کنند، قبلش با هم صحبت کنند و نظریات همدیگر را بفهمند و این مسائل را رعایت کنند. بعد مسأله‌ی دیانت است، برای ملاحظه‌ی اینکه طرفین مبانی اعتقادی داشته باشند، البته دیانت اعم از اعتقادات جزئی است. نمی‌شود گفت که تمام آنچه من معتقدم، او معتقد باشد. باید اساس اعتقاد به خداوند متعال و رعایت قواعد شرعی را داشته باشد، مابقی آن را در حال سلوک خودش خواهد فهمید.

به هر حال داشتن اعتقادات دینی گذشته از اینکه خودش ضروری است، نشان‌دهنده‌ی این است که در ذهن شخص یک نظمی وجود دارد. اما کسی که این اعتقادات را ندارد، معلوم نیست بعداً چی در بیاید. یکی هم تناسب دو خانواده است، به این معنی که وقتی مرد، زن می‌گیرد، در واقع گذشته از زن، مادر زن می‌گیرد، پدر زن می‌گیرد، باید با هم متناسب باشند. خود خانواده، مظهر این است که این مرد چطور

تربیت و بزرگ شده، زن هم همین تحقیق را باید بکند. توجّه به این امور حتّیّ مقدّم بر وضعیت مالی است.

مسأله‌ی اخلاق و برخورد با دیگران و رعایت ادب و احترام نسبت به هموعان هم خیلی مهم است، از این حیث من دو آیه یادم می‌آید که خطاب به پیغمبر می‌فرماید: **فَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتِنُوا مِنْ حَوْلِكَ**^۱، از رحمت الهی است که تو نسبت به این مردم ملایم و مهربان هستی، اگر خشن بودی، از دور و برت پراکنده می‌شدند. جای دیگر می‌فرماید: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**^۲، تو بر اخلاق بزرگی هستی. این است که مسأله‌ی حُسن خلق خیلی مهم است. هر دو طرف باید در این مسأله دقّت کنند.

مسأله‌ی دیگر وقار است. یعنی سبک نباشد. این قاعده‌ای نیست که در کتاب بنویسند، خود شخص باید تشخیص بدهد که وقار چیست. صفت وقار آنقدر مؤثّر است که در زمان پیغمبر وقتی یک نفر از مسلمین، یکی از زن‌های پیامبر را دید، با کمال وقاحت گفت: بعد از پیغمبر من تو را می‌گیرم، که بعد این آیات نازل شد که **أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ**^۳، که حتّیّ بعد از پیغمبر هم نمی‌توانید با زنان پیغمبر ازدواج کنید چون

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره قلم، آیه ۴.

۳. سوره احزاب، آیه ۶.

آنها به منزله‌ی مادر شما هستند. در اینجا خداوند به زن‌های پیغمبر توسط پیغمبر دستور می‌دهد که با وقار با مردم برخورد کنید، برای اینکه آن کسی که در قلبش مرض است، *فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ*^۱، در شما طمع نکند. تمام دستورات عمل‌های قرآن گواينکه خطاب به یک شخص است یا مربوط به واقعه‌ای است ولی الان هم برای ما معتبر است.

بعد نداشتن مرض مُسری است که آن هم برای این است که از یکدیگر بیماری نگیرند و نسل صالحی داشته باشند. انتخاب اصلح یعنی هر نسلی بهتر از نسل پیش باشد. البته این مسأله را نمی‌شود آنقدر توسعه داد که مثلاً مکتب نازیسم می‌گفت فقط نژاد ژرمن باید باشند. این مسخره است. انتخاب اصلح به همان اندازه باید باشد که رعایت امراض مُسری بشود که خوشبختانه قوانین ما قدیم همینطور بوده و حالا هم هست، این است که باید این مطلب را رعایت کرده و قبلاً بروند آزمایش بکنند.

از طرفی چون ارث پدر و مادر به فرزند می‌رسد، بعضی‌ها که خیلی سخت‌گیری در این زمینه می‌کنند، می‌گویند غیر از آزمایش امراض، آزمایشات ژنتیکی هم باید انجام داد که البته آن زیاد متداول

نیست و حتی در دوران گذشته ما دیدیم بعضی مکاتب اجتماعی آنقدر در این قسمت سخت‌گیری می‌کردند که معتقد به نژاد برتر بودند. همانطور که گفتم در دولت آلمان نازی می‌گفتند هرکسی از نژاد آریا نباشد نژادش پست است و حق ندارد فرزند بیاورد. باید نژادهای قوی فرزند بیاورند که برای این کار هم خودشان مقررّات عجیبی گذاشته بودند. البته متأسفانه چون در همه‌ی امور دنیا سیاست دخالت کرده، در اینجا هم سیاست دخالت کرده و گویانکه هدفش هم درست نبود ولی همان هدف غلطش هم غلط‌تر اجرا می‌شد.

نکته‌ی دیگر این است که یکی از اهداف مهم ازدواج در درجه‌ی اوّل (والاً اهداف دیگری هم دارد) تولید نسل است و داشتن فرزند. بنابراین باید اولاً دقت بکنند که این امکان برایشان باشد و غیر از بیماری مُسری که قبلاً گفته‌اند، بیماری‌ای که احیاناً ممکن است به فرزند برسد، نداشته باشند. اینها دستوراتی است که در مورد ازدواج داده‌اند که با این دستورات باید ازدواج را عملی کرد.

و حتی الامکان از تکلفات در اوّل و بعد هم در زندگانی برکنار بود که غالباً اینگونه گرفتاری مانع ازدواج می‌شود یا تولید زحمات و خرابی‌ها می‌کند و در معاشرت با زن‌ها به محبت و گذشت و تربیت موافق دستور بزرگان رفتار شود که خواهی نخواهی آنها هم به

محبت به وظیفه‌ی خود آگاه و رفتار نمایند و البته آنها هم از وظیفه‌ی خود نباید تجاوز نمایند و چون منظور اصلی بقای نسل است در نزدیکی زیاده‌روی روا نیست که مواد لازمه‌ی زندگانی بدن کم شود و در تندرستی رخنه افتد و موافق دستور بزرگان اولی است و البته غذای حلال خوردن و در آن حال به یاد خدا و با نیت امتثال بودن که اولادی اگر پیدا شود نیک باشد لازم است و چون توانایی عدالت بسیار نادر است زیاده از یک زن جز زحمت بهره‌ای ندارد مگر در ناچاری و موارد ضروری.^۱

قبلاً گفتیم که تأهل با فقر منافاتی ندارد، به این معنی که از وظایف و دستوراتی که داده می‌شود، آنهایی است که خداوند در فطرت هر جاننداری و در فطرت انسان آفریده است. وظیفه‌ای که خداوند برای هر جاننداری مقرر کرده این است که باید به سهم خود اقدام به ادامه‌ی نسل بکند، چون خداوند مقرر نکرده که نسل بشر را، مثل بسیاری از حیوانات همچون دایناسورها که نسلشان برداشته شده، منقرض کند. معلوم است خداوند فعلاً تصمیم ندارد اینطور باشد. گاهی که انسان‌ها خطاهای هنگفتی بکنند، بلاهایی از قبیل طوفان نوح، غرق قشون فرعون، صیحه و بادهای تند که قوم عاد و ثمود را از بین

برد، این چیزها را می‌آفریند ولی به‌طریق معمولی از اوّل خلقت انسان، خداوند بنا بر این داشت که نسل این جاندار بماند و از این حیث وظایفی مقرر فرمود. البتّه در قرآن آیات متفرقی در این‌باره هست که یکجا جمع نیست ولی در تورات در همان سفر پیدایش، همان اوّل خلقت را شرح داده است. بنابراین، این وظیفه مقدّم بر همه‌ی وظایف است، به نحوی که حتّی روانکاوها، روانشناس‌ها، در این‌باره بحث دارند که در بین غرایز بشری دو غریزه‌ی اصلی مسلّمأ وجود دارد: غریزه‌ی حُبّ ذات و غریزه‌ی حُبّ نسل؛ حُبّ ذات یعنی هر جاندار می‌خواهد خودش را زنده نگاه‌دارد. دفع منافر و جذب ملایم بکند، آنچه برایش مؤثر و مفید است نگاه‌دارد و آنچه مفید نیست دفع کند. این وظیفه‌ای است که در خلقت همه‌ی جانداران آفریده شده متنها انسان چون اضافه بر آن حالتِ جان داشتن، شعور و آگاهی هم دارد، با اراده باید مراقب این قسمت هم باشد. بنابراین در انسان این دو تا غریزه حکومت می‌کند: جلوه‌ی خارجی، جلوه‌ی عملی حُبّ نسل آن چیزی است که روانشناس‌ها می‌گویند میل جنسی. در اینجا بحث است که از این دو میل، دو غریزه، بشر کدامیک را مقدّم می‌دارد؟ از نظر خلقت، خداوند طوری مقرر کرده که حفظ نسل حتماً باید رعایت شود، بنابراین اگر نسل حفظ بشود خود شخص هم حفظ می‌شود، به‌این‌جهت، به این

غریزه خیلی اهمّیت داده شده و روانشناس‌ها، روانکاوها، راجع به این موضوع بحث کرده‌اند. دین اسلام چون تمام وظایف انسان را معین کرده و تمام طرق و وسایلی را که به سعادت او کمک می‌کند ذکر کرده، این مسأله را به‌عنوان تأهل و با مقرّرات خیلی مناسبی برقرار کرده است. البتّه از اینکه گفتیم حفظ نسل، دلیل این نمی‌شود که حتماً تعدّد زوجات داشته باشد؛ این هم درست نیست. به‌هرحال، ممکن است در روزگاری که نسل بشر در جهان خیلی کم بوده، مقرّرات ازدواج بیشتر به ازدیاد نسل توجّه داشته است. امّا تأهل این نیست که مثلاً زن به خیال خودش خادمی بگیرد، یا مرد به خیال خودش خادمه‌ای بگیرد. بلکه دو نفر که هر دو مثل هم هستند، به درگاه خداوند هر دو بندگی دارند، با هم جمع می‌شوند برای اینکه فرد سوّمی که او هم بندگی داشته باشد، به‌وجود بیاورند. بنابراین رعایت اخلاق و رعایت عدالت در روابط بین مرد و زن باید کاملاً مراعات شود.

در این قسمت پندصالح هم در مورد خود ازدواج و مقدّماتش دستوراتی مرقوم فرموده‌اند که از لحاظ روانشناسی و از لحاظ اجتماعی، رعایتش بسیار ضروری است، در مفید بودنش که حرفی نیست، برای اینکه هر چه در اینجا مرقوم فرموده‌اند مفید است، ضروری است، یعنی رعایتش برای سلامت خانواده و سلامت ازدواج لازم است.

ابتدا از تکلف فرموده‌اند که در اوّل و همچنین در ضمن زندگانی، از تکلف دوری کنید. تاکنون چند مرتبه مثال زدیم. از اوّل ازدواج که از خواستگاری شروع می‌شود، عرفی که ایجاد شده متأسفانه غالباً اینطور است که وقتی صحبت خواستگاری پیش می‌آید، از آن طرف خواستگار خودش را زیاده‌تر از آنچه امکاناتش هست، نشان می‌دهد. البته تمیز بودن بدن و لباس همیشه بسیار خوب است ولی غیر از آن، بطور مثال مرد یک کت و شلوار گران‌قیمت از مغازه‌ی بسیار مشهوری می‌خرد که مارکش هم دیده بشود. یک ماشین مجلل هم اجاره می‌کند یا از یکی از رفقایش امانت می‌گیرد و به این طریق به خواستگاری می‌رود. از این طرف، زن هم همین کار را می‌کند. خیلی اوقات در منزل خودش پذیرایی نمی‌کند، خانواده‌ی زن با تشریفات و تنظیماتی خاص به منزل اقوام و بستگان‌شان که مجلل است می‌روند. در این صورت، بعد از آن هم که عقد ازدواج بسته شد، زن توقع دارد، مرد که سوار یک ماشین مجلل آمده، زندگی‌اش بطور بسیار متشخصی باشد، همینطور مرد هم از زن چنین توقع دارد ولی وقتی شروع کردند به زندگی می‌بینند اینطور نیست. از همان اوّل، همدیگر را گول زده‌اند. البته پذیرایی از مهمان بسیار خوب است، حالا هر مهمانی باشد، چه خواستگار باشد، چه نباشد ولی تکلف که در اینجا فرموده‌اند از اوّل نداشته باشید، یعنی

همانطوری که زندگی تان واقعاً هست، باشید. البتّه منظم، تمیز بودن و اینها بسیار خوب است ولی اینکه خودتان را زائد بر استطاعت خود نشان بدهید، موجب می شود طرفین، بعداً دچار مشکلاتی شوند و همین تکلفات چه بسا در زندگی هم ادامه یابد. بسیاری از خانواده‌هایی که نگرانند وام دارند، قرض دارند، با تکلف شروع کرده‌اند. به همین طریق خستی که اول کج گذاشته‌اند همانطور کج رفته بالا. ازدواج در واقع، پیوند دو روح با پیوند دو جسم است. چیزهایی که خارج از جسم یا روح است، ربطی به زندگی ندارد.

بعد هم که ازدواج انجام شد، همانطوری که گفتیم، آیات مختلف قرآن و احادیث نشان‌دهنده‌ی این است که ازدواج باید برای بقای نسل باشد. قاعده‌ای هم که خداوند در طبیعت قرار داده، این است که تمام موجوداتی که آفریده باید ادامه‌دهنده‌ی نوع خودشان باشند. درباره‌ی مسأله‌ی تنظیم خانواده باید به این نکته هم توجه کنند، همانطور که به اصطلاح طرفین قبل از ازدواج از هم توقع دارند که در محیط خانوادگی سالمی تربیت شده باشند، خودشان هم باید محیط تربیتی سالمی برای تربیت فرزندانشان داشته باشند.

مسأله‌ی دیگر، بعد از اینکه ازدواج انجام شد، چون افراط در هر چیزی خوب نیست، ایشان هم برای اینکه دستوراتشان کامل باشد،

فرموده‌اند که زیاده‌روی در نزدیکی روا نیست. بعد باید توجّه بکنند که در لحظه‌ی انعقاد نطفه، تمام خصوصیات زن و مرد مؤثر است. بسیاری از کسالت‌های مادرزادی بیشتر مربوط به این است که در آن موقع رعایت‌های بهداشتی نشده است.

بعد در ایّامی که مادر حمل دارد، در اینجا هم دستوری، هم برای زن و هم برای مرد فرموده‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ^۱، خداوند شما را در رحم مادر صورت می‌دهد، شکل می‌دهد، به هر نحوی که خواست. البته به هر نحوی که خواست، در همه‌ی امور هست، هر نحوی که خدا بخواهد امور انجام می‌شود. در اینجا خبری هم هست که فرموده‌اند: السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، که این یک تفسیر عرفانی دارد که در نابغه علم و عرفان نوشته‌اند. اما معنی ظاهریش این است که در رحم مادر، سعید را سعید می‌کنیم و شقی را شقی. به این طریق فهمیده می‌شود که آینده‌ی فرزندی که به دنیا خواهد آمد به اختیار مادر است. برای اینکه در این مدّت، تا مدّت چهار ماه که جنین روح مستقلی ندارد، به منزله‌ی غده‌ای است در بدن مادر و همانطوری که همه‌ی سلول‌های بدن در گردش خون، غذا می‌گیرند، جنین هم غذا می‌گیرد و به امر

۱. سوره آل عمران، آیه ۶.

الهی (یعنی ناموس الہی) پرورش پیدا می‌کند. وقتی که در چهار ماهگی آماده‌ی دمیدن روح شد، روح مستقّلی به آن داده می‌شود. از آن لحظه به بعد، موجود جداگانه‌ای است که حتّی در فقه، وقتی دیه‌ی جنین را تعیین می‌کنند، تا چهار ماهگی، دیه‌ی کمتری دارد. امّا در چهار ماهگی، وقتی مستقل شد، طبیعتاً انسان کاملی حساب می‌شود. منتها انسان کاملی که باز هم سرنوشتش را خداوند به دست مادر سپرده است. قلبش جداگانه می‌زند، سلول‌های بدنش جداگانه غذا می‌گیرند ولی خودش غذا نمی‌گیرد. همانطوری که رگ، خون را به‌عنوان غذا به همه‌ی بدن می‌رساند، یک مسیر خون، یعنی یک رگ هم می‌رود به بدن فرزند و غذا می‌رساند، هر غذایی مادر بخورد، همان غذا می‌رسد. آیا هیچکدام از شما حاضر است غذای بدی را که می‌خورد به فرزند بزرگش به زور بگوید این غذا را بخور؟ غذایی که مادر می‌خورد، در واقع به طفل در شکم می‌گوید به زور این غذا را بخور. این است که باید دقّت کند غذایی که می‌خورد، طیب و طاهر باشد. غذا غیر از ظاهرش که باید پاکیزه باشد، حلال هم باید باشد، از راه حلال باشد. هر کاری که مادر می‌کند، بر روحیه‌ی خودش و روحیه‌ی بچّه مؤثر است. مرحوم شیخ مرتضی انصاری، فقیه و عارف بزرگواری بود و در سنین میانسالی شخصیت علمی فقهی پیدا کرده بود، که هنوز هم

در نزد همه‌ی فقهای شیعه محترم است و در کتب فقهی اخیر وقتی «قال شیخ» می‌نویسند، منظور شیخ مرتضی انصاری است. می‌گویند ایشان احترامی زیاد به مادرش می‌کرد. مادرش زن پیری بود و بین شب بیدار می‌شد و نیاز به دستشویی داشت، خود شیخ پایین پای مادر می‌خوابید و وقتی مادر بیدار می‌شد، دست مادر را می‌گرفت و می‌برد تا دستشویی و کارهایش را انجام می‌داد، حتی بعضی از شاگردان به ایشان گفتند: شما امکان دارد که بگویید کسی بیاید مراقبت مادر بکند؟ شیخ مرتضی گفت که من اگر ده برابر این هم کار کنم، زحمتی که در آن ایام او برای من کشیده و در همه جا، سنگینی بار مرا داشته، ادا نکرده‌ام. اگر من به این مقام که شما می‌گویید رسیدم، به دلیل این کارهاست. وقتی از مادر پرسیدند، گفت: وقتی او را حامله بودم، دقت داشتم که همیشه با وضو باشم. نماز در این ایام قضا نشد. (حالا من جزئیات اقوال را ممکن است یادم رفته باشد، منظور از این ردیف کلمات گفت) و افزود که دقت می‌کردم اگر جایی مهمان بودم و غذا مشکوک بود، نمی‌خوردم. غذایی که صددرصد حلال باشد، می‌خوردم. پس وقتی اینگونه رعایت می‌کنند، فرزند اینطور تربیت می‌شود. این است که در ایام حمل، وظیفه‌ی سنگینی بر عهده‌ی مادرهاست.

پس چون نطفه‌ی مرد و نطفه‌ی زن در بدن خودشان تهیّه

می‌شود و این بدن هم از غذاهایی که می‌خورد مصرف می‌کند، بنابراین اگر غذای نامناسبی بخورد نطفه و نسلش مناسب نخواهد بود. به صورت ظاهر هم می‌بینیم در ممالکی که بیشتر غذایشان گوشت است، حالت غضبشان بیشتر است و به عکس در ممالک شرقی مثل هندوستان که بیشتر به گیاهخواری توجّه دارند، آرامش روحی بیشتر دارند. به همین طریق باید فکر کرد، نسلی که ایجادش را خداوند به عهده‌ی ما گذاشته، این نسل برای اینکه به اصطلاح حلال‌خوار باشد، باید از اوّل یعنی از ایّام نزدیکی و در ایّام حمل، در ایّام شیر خوردن فرزند، در رعایت حلال و پاک بودن خوراکی که انسان می‌خورد کاملاً مراقبت شود. به همین جهت بزرگان دین، حتّی این قسمت را هم مسکوت نگذاشتند و دستوراتی دادند که در کتب فقها هست که برای زوجین در اوّل ازدواج خواندنش کاملاً واجب است، هم در کتب فقهی نوشته شده هم در کتاب *مجمع‌السعادات* مرحوم آقای شهید، بخش‌های آخر، به صورت متفرق این مسائل را ذکر کرده‌اند.

بعد در مورد تعدّد زوجات دستوراتی فرموده‌اند. البتّه حکم شرعی آن است که *فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رِبَاعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِشًا^۱*، دو یا سه یا چهار تا همسر بگیرید و اگر نگرانید که

نتوانید به عدالت رفتار کنید، یکی. مرحوم آقای سلطان‌علیشاه مرقوم فرموده‌اند چون عملاً رعایت عدالت در این ایام مشکل و بلکه نزدیک به محال است، بنابراین بهتر این است به یکی اکتفا کنیم. البته حکم شرعی را نمی‌شود عوض کرد. **حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** ولی مسأله‌ی رعایت عدالت هم مطرح است. البته رعایت عدالت که دستور داده‌اند، در مورد نکاح دائم است، در مورد نکاح منقطع نیست. به‌علاوه، عدالت معمولی اگر ممکن نشود، عدالت معنوی حتماً باید باشد. این است که مرقوم فرموده‌اند، یکی، مگر در موارد ضروری. خود ما هم خیلی اوقات دیدیم که ضرورت پیدا می‌کند. مثلاً زن در یک سنی قرار می‌گیرد که کار خودش را هم نمی‌تواند بکند و یکی باید دستش را بگیرد، مرد تقریباً ناچار است که همسر دیگری بگیرد. اما نمی‌شود گفت: پس چرا اجازه داده‌اند، چرا تحریم نکرده‌اند و نگفته‌اند به یکی اکتفا کنید؟ برای اینکه در موارد ضروری، این علاج، خانواده‌ای را از اضمحلال نجات می‌دهد. مثالی می‌زنم، دوایی هست به‌نام سیانور که خیلی سمی است و اگر به اندازه‌ی مثلاً نوک سوزن وارد خون بشود، خطرناک است. اما کارخانه‌هایی هستند که سیانور می‌سازند. آیا کسی می‌تواند بگوید چرا سیانور می‌سازند؟ و همه‌ی این کارخانه‌ها را از بین ببرید؟ محصول این

کارخانه را چه کار می‌کنند؟ داروهایی درست می‌کنند برای بیماری‌های اعصاب. در بسیاری از داروهای بیماری‌های اعصاب، آمپول‌ها یا قرص‌ها، مقدار بسیار کمی از این دوا وجود دارد. پس این دوا در عین اینکه سمّ است در موارد ضروری نجات می‌دهد. تعدّد زوجات هم روا نیست و ازدواج با یک زن بسیار مبارک است و آسایش طرفین در آن است ولی در مواردی که ضرورتی ایجاد بشود، بسیاری اوقات خانواده‌ای را از انحلال نجات می‌دهد.

ش طلاق^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و طلاق در نزد خدا و خلق، ناپسند و بر حضرت رسول ﷺ

مگر در ناچاری، ناگوار است و بردباری در ناگواری‌های زنان تا بشود
گوارتر از طلاق است.^۲

توجه به تأهل یعنی همسر گرفتن را خداوند در فطرت انسان قرار داده است. اموری هست که جزء فطرت است که یا به‌عنوان وظیفه ذکر می‌شود یا همین‌طور بطور کلی بیان می‌شود. مثلاً مسأله‌ی دفاع از خود که فطری است؛ حتی به حیوانات هم اگر حمله شود به وسیله‌ای از خودشان دفاع می‌کنند یا فرار می‌کنند. فرار خودش هم یک وسیله‌ی دفاع است، یعنی دفاع از خطری که تهدید می‌کند. در واقع این قبیل امور فطری را جزء وظایف در شریعت ذکر نمی‌کنند برای اینکه مافوق اراده است و وظیفه به اراده تعلق می‌گیرد ولی وجوب خاصی برای خودش دارد. من جمله تأهل است که گفتیم خداوند وقتی به نوح دستور داد کشتی ساختند، موقعی که قرار بود طوفان بیاید، به

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اوّل تاریخ ۱۳۷۸/۳/۶. ش و دوره‌ی دوّم

تاریخ ۱۳۸۸/۵/۱. ش.

۲. پندصالح، صص ۹۱-۹۰.

نوح امر فرمود از هر حیوانی دو تا، یعنی نر و ماده، بگیرد و در کشتی بگذارد که نشان دهنده‌ی این است که خداوند موجوداتی را که در آن لحظات در روی زمین بودند اراده داشت که نسلشان بماند، نمی‌خواست از بین بروند. ما در تاریخ زیست‌شناسی می‌بینیم که مثلاً می‌نویسند دایناسورها از بین رفتند برای اینکه چنین اراده‌ای خداوند نداشت، آنها را موقت آفریده بود ولی آن جاندارانی که زمان نوح بودند خداوند خواست باقی بمانند. در بین آن جانداران بشر هم بود، که در مورد بشر هم همان دستور هست. منتها در مورد بشر چون بشرها متفاوتند، خداوند نفرمود فقط یک زن و مرد بیایند. جانداران متفاوت نیستند، همه‌ی پلنگ‌ها درندگی دارند، مثل هم هستند، همه‌ی آهوها مثل هم هستند ولی چون خدا بشر را آفرید، اول آنها را در بهشت نگه‌داشت، که اگر آن خطا را نمی‌کردند در بهشت بودند. اگر هم قرار بود نسل داشته باشند که ما به دنیا بیاییم ما هم در همانجا بودیم ولی آن خطا موجب شد که بیاییم.

مع‌ذلک خداوند بنابر آن نیت اولیه‌اش که فرمود: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**^۱، ما بنی آدم را کرامت دادیم و حفظش کردیم هم در روی خاک و هم در روی آب، در آنجا در مورد انسان‌ها به نوح نفرمود فقط یک زن

و یک مرد را بِبَر بلکه فرمود آنهایی که هدایت شده‌اند، چه زن‌ها و چه مردها را بِبَر. می‌بینیم که در اینجا خداوند هویت و شخصیت بشر را در هدایت قرار داده است. به آدم هم فرمود: شما را که تبعید کردم به آنجا، هدایت خودم را می‌فرستم، طناب ولایت را می‌فرستم، هر که به آن چنگ زد و دنبالش آمد به من می‌رسد؛ این در مورد بشر. در مورد سایر حیوانات چون خداوند نظر داشت که نسلشان باقی بماند، در آنجا فرمود از هر کدام یک زوج بردار. همین وضع چنانکه گفتیم بطور طبیعی در مورد انسان‌ها هم هست؛ یعنی اضافه بر آن که می‌خواست نسلشان بماند، آن کسانی را که از این نسل هدایت شده‌اند آنها را اهل دانست. لذا به نوح علیه السلام فرمود: پسر (آن پسری که از نسل حضرت بود) و همچنین همسرت (یعنی مادر همان پسر) اینها اهل تو نیستند، چون اهلیت انسان را در آن هدایت قرار داده بود.

بطور طبیعی حیوانات زیادتر می‌شوند یعنی نسلشان باقی می‌ماند، در بشر باید به صورت ازدواج باشد. چون در مورد بشر خداوند از روح خودش در او دمید و فرمود او را بر صورت خود آفریدم، از این رو نخواست مثل سایر حیوانات رها باشد و مقرراتی تعیین کرد هم برای ازدواج، برای اینکه مرد و زن به واسطه‌ی یک عقد و قرارداد هم مادی و هم معنوی با هم زندگی کنند، هم در مورد طلاق و اینکه تا کی با

هم زندگی کنند. به این مناسبت مبحث طلاق هم بر مبحث ازدواج ضمیمه می‌شود.

ازدواج در اسلام، یک عقد یعنی قرارداد است ولی در مسیحیت عقد نیست، تقدیس تلقی می‌شود. ازدواج به اصطلاح قانونی این است که زن و مردی که می‌خواهند زوجیت داشته باشند، با تشریفات که در هر مملکت در قوانینش هست، دو نفری با هم بروند، نامشان را ثبت کنند. اما ازدواج مذهبی این است که دو نفری با هم به کلیسا پیش کشیش می‌روند و رضایت خودشان را به ازدواج و تشکیل خانواده اعلام می‌کنند و او تقدیس «ساکرمان»^۱ می‌کند، یعنی می‌گوید: من بنابه امر الهی شما را به هم پیوند دادم. بنابراین صرف رضایت زن و شوهر، اگر هم قبلاً با هم قرارداد ببندند، خودش زوجیت تلقی نمی‌شود. اما در اسلام، ازدواج عقد است، یعنی یک قرارداد است ولی با سایر قراردادها تفاوت‌هایی دارد، به این معنی که در سایر قراردادها مثل معامله، بیع، خرید و فروش، رهن، اجاره، موضوع قرارداد، یک شیء خارجی است، مثلاً مالی است که در اختیار طرفین است ولی در ازدواج، موضوع عقد خود فرد است، حیثیت انسانی فرد است. بنابراین همانطوری که هیچکس بطور مطلق، مالک خودش نیست، به این معنی که مثلاً

خودکشی نمی‌تواند بکند و این کار جرم و گناه است، به این جهت هم مقررات خاصی برای ازدواج، مقرر شده که فقط زوجین می‌توانند رضایت خودشان را برای عقد ازدواج اعلام کنند و مثل معاملات دیگر، ایجاب و قبول را برقرار کنند، البته تا حدودی، شرایطی هم حق دارند بگذارند؛ مثلاً زن حق دارد حق مسکن را برای خودش بگیرد یا در صورتی که شوهر از وظایفش تخلف کند، برای خودش حق طلاق بگیرد و امثال اینها.

ازدواج در مذهب شیعه دو نوع است: یکی ازدواج دائم که متداول است، یکی هم ازدواج موقت، ازدواج صیغه، که عرفاً به آن می‌گویند: «مُتعه» که برای مدت معینی است. اهل سنت، ازدواج موقت را قبول ندارند. البته از لحاظ تعهدات اخلاقی طرفین، هیچ فرقی بین این دو تا نیست ولی تفاوت‌های عارضی دیگری دارد که زیاد مهم نیست و جای طرحش اینجا نیست. ازدواج موقت خودبه‌خود بعد از خاتمه‌ی مدت تمام می‌شود و طرفین آزادند ولی در ازدواج دائم جز با تشریفات خاصی که به اسم طلاق گفته می‌شود، عقد ازدواج دائم، منحل نمی‌شود. مقررات طلاق هم دقیقاً ذکر شده، اینجا جایش نیست که احکام قانونی طلاق را بگوییم و کلیاتش مورد نظر است.

بشر جایز الخطاست و در تصمیماتش ممکن است اشتباه بکند،

که البتّه گاهی می‌فهمد و گاهی نه. زن و شوهر هم اگر فهمیدند که تصمیمی اشتباه گرفته‌اند، خداوند به آنها اجازه داده که در شرایطی، در یک وضعی، از یکدیگر جدا بشوند. البتّه محدودیت‌هایی هم برای طرفین مقرر کرده است. خداوند برای ایجاد ارتباط میان انسان‌ها به پیغمبران دستور داده است، چنانکه در مثنوی در موردی به موسی علیه السلام خطاب می‌کند که:

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی^۱

در اینجا هم آن ارتباط، یعنی ایجاد علقه‌ی ازدواج، به امر الهی است. در مواردی هم که ضرورت پیدا کند، جدا شدن هم بر طبق امر الهی است ولی خداوند و بالنتیجه پیغمبرش جدایی را دوست ندارند. طلاق تنها حلالی است که با وجود اینکه بر خلاف امر به اتصال است خداوند اجازه داده است. مثنوی در جای دیگر باز می‌گوید:

تا توانی پامنه اندر فراق

بغضُ الأشياءِ عندي الطّلاق^۲

طلاق در دین حضرت موسی علیه السلام وجود داشت، البتّه به شرایط

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۳.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۴.

خاصّش کاری نداریم ولی اصل طلاق را حضرت پذیرفته بودند حتّی با وجود اینکه در دین یهود علاقه به تشکیل خانواده و وجود یک واحد انسانی که شخصیت حقوقی داشته باشد، خیلی مهم است. شاید هم جهتش این بوده که چون اینها عدّه‌ی کمی بودند و بعد هم در بیابان‌ها، دچار آفات و تلفات زیادی می‌شدند، نیازمند به ازدیاد نسل بودند. به همین جهت اگر زنی ازدواج می‌کرد و مرد می‌مُرد، برادر او می‌بایست که این زن را بگیرد و بعد هم همینطور اگر او می‌مُرد، برادر بعدی، که همین امر موجب طرح یکی از سوّالات شد که کاهن‌های یهود از حضرت موسی کردند، برای اینکه حضرت را به اصطلاح گیر بیندازند. آنها گفتند اگر مرد متأهلی مُرد، برادر بعدیش زن او را می‌گیرد و اگر او هم مُرد، برادر بعدی تا هفت برادر، امّا در روز قیامت او زن کدامیک حساب می‌شود؟ حضرت اوّل یک ناسزای ادبی به آنها گفتند و به آن بی‌ادبان فهماندند که شما این سوّال را برای آزمایش من می‌کنید، سپس فرمودند: در آن دنیا، نه ازدواج هست و نه طلاق، این چه سوّالی است که شما می‌کنید؟! در این باره یکی همین قول حضرت موسی علیه السلام است و یکی هم آنچه حواریون از حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده‌اند که گفته‌اند: خداوند هر زنی را برای مردی آفریده و هر مردی را برای هر زنی، بنابراین وقتی اینها به هم رسیدند و ازدواج کردند،

دیگر این ازدواج، همیشگی است. به همین جهت برخی چنین استنباط کردند که طلاق در دین مسیح نیست. حال آنکه حضرت مسیح فرموده بودند: من نیامدم دین برادرم موسی را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام آن را تکمیل کنم. این است که در مورد طلاق حضرت هیچ نصّ صریحی نفرموده‌اند.

اما در دین اسلام کامل‌تر از اینها، توجّه به واقعیات شده است، چون خیلی خصوصیات انسان از همان ابتدا ظاهر نمی‌شود که همه بتوانند آن را درست استنباط کنند. چه بسا زن و مردی که با رضایت کامل ازدواج می‌کنند ولی بعد از مدّتی می‌بینند که نمی‌توانند با هم بسازند. به هر جهت، اینها اگر تا آخر عمر مجبور به هم‌زیستی با هم باشند، زندگی برایشان تلخ می‌شود، نسل از بین می‌رود یا کم می‌شود و طرفین، یا حداقل یک طرف، چه بسا به فساد می‌افتد. کمالینکه در کشورهایی که طلاق جایز نبود (مثلاً حتّی در اسپانیا که پنجاه، شصت سال پیش طلاق را تصویب کردند) در این کشورها جرایم ناموسی به حدّ اعلا بالا رفته، زیاد شده بود ولی اسلام، با توجّه به این واقعیت، طلاق را پذیرفت؛ البتّه با یک شرایط سنگین، با شرایطی که زن و شوهر بیخود و از روی هوی و هوس، دنبال طلاق نروند. حتّی به‌عنوان یک راه حل در پرهیز از طلاق، تعدّد زوجات را در

مواقع خیلی ضروری پیش‌بینی کرده است. پیغمبر که طلاق را مقرر کرد، فرمود که مکروه‌ترین امر حلال در نزد من طلاق است، یعنی جایز و حلال است ولی مکروه‌ترین چیز نزد من است.

تا تَوَانِي بِمَا مَنِيهِ اَنْدَر فِرَاقِ

اَبْعَضُ الْاَشْيَاءِ عِنْدِي اَلطَّلَاقِ

باز هم چون همیشه احتمال آستی هست که اگر طرفین، یا هرکدام از آنها خطایی کردند، مجال داشته باشند که بیندیشند و خطایشان را پیدا کنند و آن خطا را جبران کنند، حکم عِدّه هم هست. به این معنی که مدّتی بعد از طلاق، یعنی تا سه ماه، سه ماه و ده روز، مرد حق دارد به زن رجوع کند، یعنی بدون اینکه تشریفات ازدواج داشته باشد، آن طلاق را به هم می‌زند، برمی‌گردد به زوجیت. البته در همه‌ی انواع طلاق‌ها اینطور نیست، در طلاق‌هایی که رجعی است، مرد حق رجوع دارد. از این نوع مقررات در قوانین اروپایی هم استفاده کرده‌اند، غیر از عِدّه که اسمش را مهلت پاک شدن، پاک‌سازی گذاشته‌اند، در غالب کشورها کسانی که تقاضای طلاق می‌کنند، اول به آنها اجازه می‌دهند که مدّتی از هم جدا زندگی کنند، مثل دوران طلاق ولی طلاق نمی‌دهند. در غالب کشورها شش ماه وقت می‌دهند. در این مدّت اگر صلح کردند و توانستند زندگی جدیدی راه بیندازند، ادامه

می‌دهند و تقاضای طلاقشان، کَانَ لَمْ یُکُنْ، تلقی می‌شود ولی اگر نتوانستند، آنگاه دادگاه دخالت می‌کند و حکم طلاق می‌دهد. در مقررات شرعی، همچنین قانونی ما، این کار را نکرده‌اند ولی به صورت بهتری درآورده‌اند، به این معنی که اگر اینها صرفاً از هم جدا باشند، معلوم نیست که اصلاً با هم تماس بگیرند که صلح کنند، از این رو قرآن دستور داده: **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا** **إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا**.^۱ این دستور در واقع خطاب به جامعه است که اگر از اختلاف بین زن و شوهر نگران شدید، یک حکم از مرد و یک حکم از طرف زن، بنشینند و رسیدگی کنند، کوشش کنند، که اگر می‌خواهند اصلاح بشود، خداوند بین آنها وفاق ایجاد می‌کند. این در واقع به جای آن مدتی است که در خارج به عنوان جدایی بدنی ذکر شده، در واقع یک جدایی بدنی است که کسی هم دخالت می‌کند که آنها را نصیحت کند، بررسی کند و بعد اینها اگر تشخیص دادند، آنوقت آشتی کنند. چون مقررات شرعی اسلام می‌گوید: **الطَّلَاقُ يَدِّ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ**، طلاق در اختیار مرد است. بنابراین همه جا توصیه به مرد شده، در اینجا هم فرموده‌اند: تحمل ناگواری زن، بهتر از طلاق است. چون طلاق در اختیار مرد است، دستور فرموده‌اند: بیخود و فوراً پس از بروز

ناگواری‌ها متوسل به طلاق نشوید. در قرآن، در مورد ازدواج که قبلاً گفتیم فرموده است: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**^۱، اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خودش آنها را غنی می‌کند. در مورد طلاق هم شبیه همین فرموده: **وَإِنْ يَفْرَقَا يُعْنِ اللَّهُ كِلَا مِنْ سَعْتِهِ**^۲، ولی این حکم در مواردی است که طلاق ضروری به‌نظر می‌رسد. برای احراز موارد ضروری آن را هم شرع یک قاعده‌ی به‌اصطلاح دُگم نگذاشته است، تشخیصش را به‌عهده‌ی خود ما گذاشته است. این از بزرگواری‌های اسلام و اهمّیت دادن اسلام به رأی و نظر ماست و تشویق به اینکه در کارها تفکر کنیم. مثال مواردی که تشخیصش با خود شخص است فراوان است. مثلاً در مورد روزه، دستور این است: کسی که به دلیلی نمی‌تواند روزه بگیرد، مثلاً مریض است، نگیرد؛ درست است که مردم از لحاظ احتیاط از طیب می‌پرسند ولی تشخیصش با خود شخص است. خودش اگر تشخیص داد روزه برایش ضرر دارد، نگیرد. در اینجا هم تشخیص با خود فرد است که آیا ضرورت دارد طلاق دهد، یا نه. فرموده است در مواردی که ضرورت دارد، از طلاق ترسید، چون ممکن است مثلاً مرد بگوید ما تا حالا دو تا حقوق، دو تا درآمد، داشتیم

۱. سوره نور، آیه ۳۲.
 ۲. سوره نساء، آیه ۱۳۰.

ولی حالا که یکی خواهد شد، وضع زندگی ما چه خواهد شد؟ زن نیز همینطور نگران باشد. این است که می‌فرماید: نه، اگر مصلحت آن است که از هم جدا شوند، نترسند، *وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كِلَا مِنْ سَعْتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا*، خداوند خودش از وسعتش به آنها کمک خواهد کرد.

غالب طلاق‌ها، تقریباً همه را می‌توان گفت، از عدم رعایت بعضی مقررات شرعی است. بنابراین بهتر است که سردفترها، آنهایی که واقعاً یک وظیفه‌ی اخلاقی برای خودشان احساس می‌کنند، وقتی زن و شوهری برای طلاق رجوع می‌کنند، باز هم آنها را نصیحت کنند حتی در قانون هم چنین آورده شده، برای آنکه شاید از طلاق منصرف بشوند.

مقررات مفصلی هم برای زندگی زن و شوهرها تشریح شده، حتی جزئیات هم ذکر شده، مثلاً زن بدون اجازه‌ی شوهر بیرون نباید برود، جاهایی که شوهر می‌گوید نرو، نباید برود، برای اینکه مرد بیشتر تشخیص اشخاص نامناسب، جاهای نامناسب، را می‌دهد. چون حیثیت زن به‌عنوان زن خانواده و همسر مرد نه تنها به خودش مربوط است، بلکه به مرد هم مربوط است. خیلی از مردها برای دفاع از ناموس خود، جانشان را هم حاضرند بدهند. این است که اکثراً توجه مردها به این

مسأله بیشتر است. البته وظایف سنگینی هم بر عهده‌ی مرد گذاشته شده که قاعده‌ی کلی آن را چنین فرموده‌اند: **وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ**^۱، به این شرح که عین همان حقوقی که مرد نسبت به زن دارد و برای مرد حق است و برای زن وظیفه، زن هم همین حق را دارد که همین توقع را از شوهرش داشته باشد.

به هر جهت، مسأله‌ی خانواده، تشکیل خانواده، استحکام خانواده، از مسائلی است که در تمام ادیان و تمام قوانین بشری به آن توجه کرده‌اند و می‌شود گفت که بهترین مقررات آن، مجموعه‌ی مقرراتی است که در اسلام هست؛ منتها بیانش باید به نحوی باشد که برای همه قابل درک باشد، و الاً روی هم رفته مقررات اجتماعی که در اسلام هست از قوانین دیگر مترقی‌تر است. بد نیست آقایان و خانم‌ها هر کدام که فرصت دارند مقررات قانونی، اسلامی را در این امور بخوانند.

اما بطور کلی با اینکه در شریعت اسلام، طلاق جایز است ولی بهتر است که به جای طلاق، نامالیمات ازدواج را تحمّل کرد. این است که در اینجا می‌فرمایند تحمّل این نامالیمات از طلاق گوارتر است. من غالباً به شاکیان می‌گویم که اگر مقداری ناراحتی و گله‌مندی از زندگی و یا از همسرشان دارند، چه زن از مرد و یا مرد از زن و

مشکلاتی دارند، برای رفع این مشکلات بهتر این است که تحمل کنند و اگر نتوانستند، آنوقت طلاق بگیرند. من به خیلی‌ها همین توصیه را کردم و بعد گفتم درست است که اگر طلاق بدهید چون از هم جدا می‌شوید، مشکلات کنونی نخواهد بود، برای اینکه همسران که دیگر همراه با شما نیست که مشکل باشد، اما بعد از طلاق مشکلات جدیدی به وجود می‌آید که حل آن مشکلات، چه بسا مشکل‌تر از اولی است. تمام دستورات شرعی همینطور است اگر کسی خدای نکرده به‌عنوان تمرّد اطاعت نکند و یا اینکه با وجود اطاعت، مرتّب دلش نگران باشد، آن آثار و نگرانی‌هایی هم که بعد ایجاد می‌شود بیشتر از نگرانی‌های فعلی است. اینها از مسائلی است که ادیان و مذاهب همه به آن توجه کرده‌اند. البته بعضی ممکن است ایراد بگیرند که مقررات شرعی و الهی به روابط بین دو نفر زن و شوهر چه کار دارد؟ ولی اینطور نیست، برای اینکه روابط زن و مرد نسل بشر را تأمین می‌کند یعنی همین روابط است که موجب می‌شود مثلاً ما بگوییم جامعه‌ی درویشی در زمان آقای سلطان علیشاه اینطور بود، بعد اینطور شد و حال آنکه یک نفر از درویش‌های زمان آقای سلطان علیشاه اکنون حیات ندارند ولی درویشی حیات دارد، ملت‌ها حیات دارند و برای اینکه افراد ملت‌ها سالم و خداشناس باشند، به آن حبل‌المتین ولایت دست بزنند، خداوند

مقرراتی را وضع کرده است. البته در هر یک از ادیان الهی اعمّ از زرتشتی و یهودی و مسیحی این مقررات به نحو خاصی است. در دین اسلام هم تقیّداتی هم برای مرد هست و هم برای زن، مهمترین این تقیّدات و مهمترین مشکلی که بعد از طلاق دامنگیر طرفین و حتی دامنگیر جامعه می شود فرزندان است که از آنها می ماند. سرنوشت آن فرزندان بستگی به ارتباط با پدر و مادر دارد و حتی اینکه فرموده اند مثلاً اگر دختر بخواهد ازدواج کند، ازدواج اوّل باید با اجازه ی پدر باشد، شاید منظور این بوده است که همیشه ارتباط بین اینها برقرار باشد؛ چون مادر ارتباط را قطع نمی کند ولی پدر ممکن است ارتباطش قطع بشود، از این رو این مقررات را گذاشتند که ارتباط جامعه برقرار باشد. بنابراین طرفین اگر همین سرنوشت فرزندان را هم در نظر بگیرند، مسلماً از طلاق دوری می کنند.

خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر مولی‌الیکم است به جای خلاصه‌ی آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید. حیثش بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آز، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیاندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه

دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده‌ی بر خود نیکی کند و با آن کس که از او بگسلد بیبوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چالپوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد و خود را بزرگ نشمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را به دست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد، در حکم از درستی

نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده‌ی حیا ندرد، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ‌الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد، یاور ستمزدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق‌الزحمه و حق‌الجماله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی‌پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه‌اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی‌نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه‌ی دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به

آنچه پسند مولی است موفق دارد.

مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رساله شریفہ نذہ صالح

قسمت اول

* شرح مقدمہ * شرح فکر و تحقیق * شرح دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دوم

* شرح ایمان * شرح ذکر * شرح فکر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت سوم

* شرح انتظار * شرح صحبت و صلوات * شرح آداب خدمت * شرح کتمان سر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت چهارم

* شرح اخلاق * شرح مراقبہ و محاسبہ * شرح یاد مرگ، امل * شرح توبہ و انابہ * شرح حیا، خوف و رجا * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت پنجم

* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم * شرح رقت، فراست، غضب و شہوت * شرح شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت * شرح خشم، کظم

شرح رسالہ شریفہ پندصالح (قسمت ۱۴) / ۷۳

غیظ، عفو و احسان * شرح تہوّر، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود * شرح توکل، تسلیم و رضا، شکر * شرح احسان والدین، وفا، قناعت * شرح استغنا، طمع، سخا و حرص * شرح حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ششم

* شرح خدمت * شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہفتم

* شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * شرح جمع شریعت و طریقت * شرح قرائت قرآن * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہشتم

* شرح نماز * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت نہم

* شرح اوراد * شرح دعا * شرح سحر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دہم

* شرح جمعہ * شرح روزہ * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت یازدهم

* شرح زکات - خمس * شرح انفاق * شرح حج * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت دوازدهم

* شرح جهاد * شرح امر به معروف و نهی از منکر * شرح مستحبات * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت سیزدهم

* شرح طهارت * شرح نواهی * شرح قمار و مسکرات * خلاصه صفات مؤمنین.